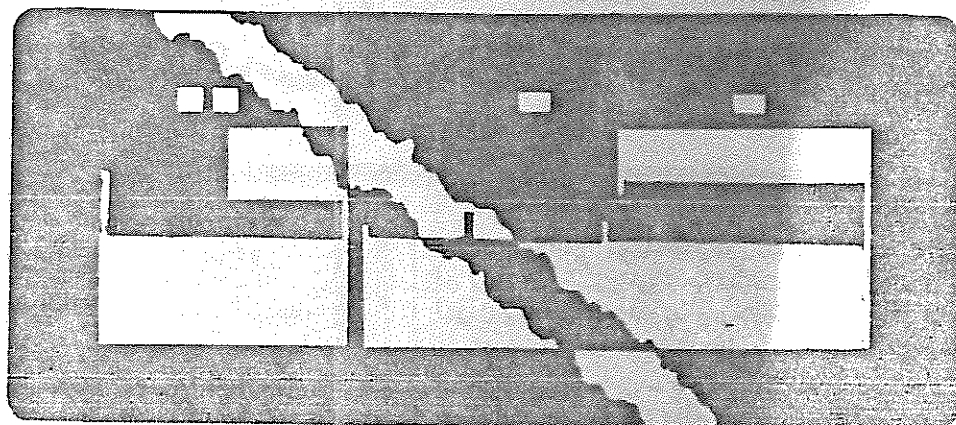




شماره (۲) « دانشجویان ارشاد » آذر ۶۲

در این شماره :

طرابلس، مقاومت فلسطین در پوته ایلات

به حاکمیت کنونی چگونه بنگریم؟ (۲)

دین و دولت (۱)

پرستانتیسم اسلام معاصر (۲)

۱۶۰ آذر، نقطه جهش جنبش دانشجویی

طرابلس، مقاومت فلسطین در پوته ابتلاء

ساده نظامی توسط يك استعمار خارجی، و يك اقلیت داخلی نیست، که بتوان با يك نهضت آزاد بیخوش و لود رد راز مدت به استقلال و آزادی نائل آید، بلکه باید گفت که از بخرنجترین مسائل تاریخی - سیاسی جهان سوم و خاورمیانه و کشورهای عربی و اسلامی است.

در بعد تاریخی، این بخش از خاورمیانه با توجه به مرکزیت بیت المقدس بعنوان کانون وحدت و اختلاف سه دین بزرگ، توحیدی، گره زئوپلیتیک و استراتژیک همه جنگهای صلیبی در قرون وسطی است (۴). از سوی دیگر، ملت و نژاد یهود از

عهد فراغه مصر و نجاتش بر رهبری موسی، تا پراکندگی اش در اروپا و خاورمیانه و تضاد مسیحیت و نژادهای اروپایی، از تمدن روم باستان تا فاشیزم هیتلری با آن، و نیز اشتهای امپریالیزم غرب و صهیونیزم پس از جنگ جهانی دوم مسئله ایجاد يك وطن، اینك بسوی فلسطین سرانیز شده است. در این میان، امپریالیزم غرب برای حل تاریخی مساله دیرینه "انتهی سیمیتیزم" (۵) و خلاص شدن نهایی از شر نژاد یهود و بجان اعراب - انداختن این دو رقیب سامی غرب، دست به تقویت هسته های نژاد پرست و مذهبی ارتجاعی در میان ملت یهود میزند و از ایجاد يك کشور توسعه طلب در منطقه بنام اسرائیل، حمایت فعال (حتی نظامی) مینماید. امپریالیزم جدید امریکا (بعنوان جانشین استعمار کهن انگلیس و تمامی متحدانش در جهان) در خاورمیانه، از يك سو با تمامی دول ارتجاعی و ملوک عرب، پیوند های مستحکم اقتصادی (بسر مسئله نفت و انرژی) دارد و از سوی دیگر متحد استراتژیک اسرائیل میباشد و این در شرایطی است که این ملوک، بر اثر فشارهای مردم منطقه و گرایشات قوی پان-عریستی، با اسرائیل در يك تناقض بسر میبرند. از این زاویه، پیچیدگی مسئله فلسطین (نقی يك کشور و ملت)، محصولی تاریخی - سیاسی و جهانی است، که از یکسو به امپریالیزم غرب و صهیونیزم جهانی بر میگردد و از سوی دیگر در ارتجاع و عقب ماندگی تاریخی سیاسی جهان اسلام و کشورهای وابسته مستبد ریشه دارد. بر این مبنا، پیروزی انقلاب فلسطین، تنها مسئله زمین نیست تا بتوان آنرا با طرحهای صلح کمپ دیویدی و با مذاکرات و تقسیم منافع ابرقدرت های جهان "سرهم بندی و بنفع صاحبان جهان حل" نمود (۶). مساله انقلاب فلسطین نیم قرن است که هم چنان در راس مسائل خاورمیانه قرار دارد و متاسفانه مقاومت فلسطین به پیروزی نسبی نهائی نرسیده است و خلق فلسطین همچون ملت یهود، آواره کشورهای عربی و جهان است.

"یا سرعقات فریا دزد، اولین چیزی که میخواهیم این است که برای ما این کلمه "حقوق خفه" برای ملت فلسطین را معنی کنید. چون همه از حقوق خفه فلسطین دم میزنند، حتی ملک حسین و ملک فیصل و ملک یورقیبه و ملک نیکسون و ملک کیسینجر و دیگر ملوک، باید بدانیم مقصود انقلابیان از حقوق خفه ما چیست؟" (۱)

سال گذشته انقلاب فلسطین دوباره مورد حمله خارجی و داخلی قرار گرفت و خلق فلسطین، در برابر دشمنان بیروح سران کشورهای عربی و مسلمان و جهان، بار دیگر رانده شد و آرد و گاههای آوارگانش قتل عام و گلوله باران گردیدند. دشمن صهیونیستی سرزمین مقدس لبنان را اشغال کرد و انقلاب فلسطین و جنبش انقلابی مردم لبنان را در بیروت محاصره نمود و رزمندگان فلسطینی مجبور به ترك لبنان و رانده شدن به کشورهای دیگر عربی گردیدند و "صبرا و شتیلا"، آرد و گاههای فلسطینی با نظارت ارتش اسرائیل و سعد حداد توسط فالانژیستهای لبنانی قتل عام شدند. اما هنوز خون قربانیان فلسطینی خشک نشده بود که تراژدی بیروت به حمله سیاستهای امپریالیستی و انحراف انشعاب، با دخالت کشورهای عربی در امور داخلی مقاومت فلسطین و ضعفهای درونی نهضت، به فاجعه "طرابلس و محاصره مجدد خلق فلسطین و گلوله باران آرد و هایش در این شهر و بار دیگر رانده شدن رزمندگان از شمال لبنان انجامید. تاریخ انقلاب فلسطین، هر بار این نکته اساسی را ثابت نموده است، که انقلاب فلسطین در مقابل دشمن صهیونیستی، تهدید به "نفی و محو" میشود (۲) و در مقابل کشورهای عربی به "وابستگی و مسخ" تهدید و در نهایت سرکوب میگردد (۳).

از اینرو در این مقاله مختصر به دو مساله میپردازیم. ۱ - در مقابل مقاومت فلسطین و رهبری آن و مساله انشعاب چه تحلیلی داریم؟ ۲ - آیا رهبری الفتح و ساف به راست روی و سازش گشیده شده است و یا با انشعابیون و حامیان آن به چپ روی و خیانت؟ پاسخ به این سوال، از ماهیت هر نیروی سیاسی خبر میدهد و خود محکی است در صحت و سقم خطوط انقلابی در سطح منطقه و نیز کشور و انقلاب ما.

الف - انقلاب فلسطین، "حجت و محک" نهضت های خاورمیانه (و کشورهای عربی و اسلامی)

مساله تاریخی فلسطین بعنوان يك کشور و ملت عربی با اکثریت مسلمان، تنها يك اشغال

حال، با بدست آوردن این ملاکهای اولیه و مشترک در مورد سازمان آزاد یبختر فلسطین، با نگاهی بر حوادث سالهای گذشته می‌کوشیم تا به بررسی ریشه های تاریخی این انشعاب و نقش ازول عرب در قبال مساله فلسطین در مراحل مختلف بپردازیم. آنچه که سیاست و ایستگی و مسخ، از جانب کشورهای عربی در برابر جنبش فلسطینی نامیده میشود، تنها از خلال یک بازنگری - هر چند کوتاه - تاریخی، قابل فهم است:

ج - لبنان: از اشغال سوریه ۱۹۷۶ تا اشغال اسرائیل، ۱۹۸۲:

در سال ۱۹۷۶، جنگ داخلی لبنان، که میان اکثریت محروم مسلمان این کشور در مقابل اقلیت مرفه حاکم مسیحی (مارونی) جریان داشت، طی چند نوبت میرفت تا با پیروزی نسبی اکثریت مترقی مسلمان لبنان، به نتایج مشخص تری برسد. بی شک، از آنجا که امپریالیسم صهیونیسم منافع خویش را در تقویت اقلیت مرفه مسیحی برای ایجاد اسرائیل دومی در منطقه، میدیدند، با ایجاد تشنج و ابعاد صرف قومی و مذهبی بخشیدن به آن، سعی داشتند، موانع اساسی و جدی برای سر راه حلی دموکراتیک و عادلانه - که از سوی جناح چپ لبنان پیشنهاد میشد - ایجاد کنند و جنبش را با موانع مشکلی روبرو سازند. از اینرو هنگامی که خطر پیروزی این جریان را نزدیک و مسلم احساس کردند، پس از مذاکرات طولانی در منطقه با کشورهای ذینفع و دیگر، از سوریه که خود نیز بنا بر منافع خویش، از این پیپیروزی احتمالی مشوش بود، درخواست شد که بمنظور پایان بخشیدن به جنگ داخلی لبنان، وارد عمل شود.

این درخواست از اینرو صورت گرفت که از یکطرف آمریکا و صهیونیستها از دخالت مستقیم، یرویز مینمودند و از سوی دیگر، سوریه نیز از زمان موضع مستقلی از شوری اتخاذ کرده بود و

از پیروزی جنبش چپ لبنانی با اتحاد مقاومت فلسطین، مستقل از هژمونی خویش راضی نبود* و خطر مداخله آمریکا و اسرائیل را احساس میکرد، و از طرف دیگر بطور بینشی و بر اساس طرز تفکر ناسیونالیستی "بعث لبنانی" بر گسترش هژمونی سیاسی خود در منطقه (بخصوص لبنان) از این دعوت استقبال کرد. و به اشغال لبنان دست زد و از همینجا بود که طیر غم رو ابطنسبی مثبتی که با ساف داشت، اختلافات تشدید شد و حتی نیروهای تند روی فلسطینی و لبنانی - همانها که امروز هماهنگ با سوریه، علیه عرفات موضع گرفته اند - در مقابل تانکهای سوری مقاومت کردند و موجب تلفات و درگیریهای بسیاری شد. در همین احوال، فالانژیستها

* شهادت مرموز کمال جنبلاط رهبر "جنبش ملی لبنان"، که با اعتباری به سوریه نسبت داده میشود، در این رابطه قابل تأمل است.

و همچون ثاری بر قبیله ملل مسلمان میچرخد و آنها را به "مقاومت" علیه امپریالیسم، علیه صهیونیسم و علیه ارتجاع و انحراف دولتها ی حاکم، فرامیخواند.

لذا، انقلاب فلسطین معیارست برای سنجش ادعاهای همه نیروها و دولتهای منطقه و نیز موتورست برای بیداری و جهش خلقهای محروم و مسلمان.

ب - سازمان آزاد یبختر فلسطین، تنها نمایند و سخنگوی مشرو ع خلق فلسطین:

امروزه، بجز اسرائیل و آمریکا، تمامی جهان ل به این واقعیت مسلم معترفست که "ساف" محصور مبارزات تاریخی همه نیروهای فلسطینی و مورد تأیید اکثریت خلق فلسطین، چه در اراضی اشغال شده و چه در کشورهای عربی و جهان است. سازمان الفتح، از همان آغاز تأسیسش - در اکتبر ۱۹۵۹، در کویت - نقش متحد کننده نیروهای مختلف فلسطینی را بعهده گرفت و به صورت هسته محوری و رهبری کننده مقاومت فلسطین درآمد و "الحاصفه" (ارتش مقاومت) را بنیان گذارد و سازمان آزاد یبختر فلسطین را از وابستگی به کشورهای عربی و لومتری (همچو مصر ناصری) خارج نمود. الفتح بر رهبری ابو عمار و ابویاد و ابوجهاد و... بوجود آمد اصولی زین مشی دموکراتیک و ملی را برنامهریزی نمود.

و جنبش فلسطین را از حالت پان - عربی و قبائلی و خاندانهای عربی ضد استعمار، بیکالترناتیو و بدیل برای وحدت پیروان همه مذاهب و مکاتب تبدیل نمودند. "ساف" اینچنین بصورت یک پارلمان انقلابی و قانونی خلق فلسطین با تمامی گرایشات سیاسی - ایدئولوژیک آن و حتی گرایشات کشورهای عربی درآمد و از اینرو خود یک نمونه ارزنده از تجربه و تمیز دموکراسی در کشورهای عربی و اسلامی است. بنابراین، در جنبه مثبت امر، انقلاب فلسطین موتور و یکی از مهم ترین مسائل کشورها و نهضت های منطقه است و معیاری برای سنجش حقانیت ادعاهای نیروهای سیاسی و دولتها. سازمان آزاد یبختر فلسطین، تنها مرجع قانونی و نمایندگی و سخنگوی مشرو ع خلق فلسطین در مقطع کنونی است و بهترین نمونه دموکراتیک اتحاد نیروهای مختلف سیاسی مرامی و مذهبی - ملی، در میان کشورهای عربی و اسلامی است و سازمان محوری و متحد کننده آن الفتح میباشد و در نتیجه، رهبری الفتح، رهبری انقلاب فلسطین است (که مسئول آن، عرفات نیز، از طریق دموکراتیک و تحت نظارت کمیته مرکزی و رهبری جمعی آن، انتخاب شده است). کلیه انتقادات و مخالفت های نیروهای فلسطینی، میبایست در داخل ساف و از طریق انتقاد و بحث و اقناع دموکراتیک و با وفاداری به برنامه وحدت "ساف" حل و فصل گردد. هر گونه نقض این اصول، خیانتی است به انقلاب فلسطین و خدمتی است به دشمن صهیونیست و امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه.

میاورند. چرا که در پرتو این انشعاب است که هر یک میتوانند، شعبه ای از آن را بخود وابسته سازند. چرا که در هر حال، هم مشروعیت و وحدت نمایندگی خلق فلسطین از "ساف" رخت بر خواهد بست و هم مساله مقاومت فلسطین از میان میروید و تنها مساله پناهندگان پراکنده فلسطینی در کشورهای مختلف طرح خواهد گشت. این امر، ایدئال امپریالیزم و صهیونیزم نیز غست از سوی دیگر، هر استراتژی صلحی، باید در زمینه ای از توازن قوا و حتی در حالتی تهاجمی، پیگیری شود. جنگهای اعراسو اسرائیل تا بحال نشان داده است که هرگاه اسرائیل در وضع نظامی برتر بوده است، صلحی که پیش آمده مبتنی بر قرارداد هایی بحد منافع اعراب بوده است. محاصره بیروت و عدم مداخله هیچ يك از کشورهای عربی، تنها راهی را کسه در مقابل رهبران فلسطینی باقی میگذاشت خط مذاکرات برای کسب حمایت افکار عمومی جهانی بود. اما علیرغم رد همه پیشنهاد ات عرفات از سوی از سوی آمریکا و فشار آن برای تخلیه بیروت، عرفات برای تبدیل شکست نظامی به پیروزی سیاسی، به این امر تن داد.

پس از کشتار صبرا و شتیلا، که به محکومیت شدید اسرائیل و فالانژیستها در سراسر جهان انجامید قدرتهای جهانی در رابطه با حل سیاسی مساله فلسطین، فعال گردیدند. در آغاز اروپا، بابتکار فعال فرانسه و به همراهی مصر - که پس از مرگ سادات، سعی در بازگشت به میان کشورهای عربی داشت - بمیدان آمد.

طرح فرانسه - مصر، در "تایید حق وجود و امنیت همه کشورهای منطقه"، و نیز تایید "حقوق ملی مشروع خلق فلسطین در تعیین سر نوشت خود و در نتیجه مشارکت ساف نمایندگی آن در مذاکرات و شناسائی متقابل فوری طرفین درگیر" خلاصه میشود. از اینرو رهبری ساف این طرح را قابل قبول بعنوان آغازی در استراتژی سیاسی خود میدانست. اما این طرح با "وتوی آمریکا" لغو گردید. پس از آن آمریکا با "طرح ریگان" در ادامه توافقات کمپ دیوید، يك دوره انتقالی ۵ ساله، که فلسطینیها را برای خود گردانسی امتحان کند و امنیت اسرائیل را بخطر نیفکند، پیشنهاد میداد. در این طرح اسرائیل میبایست از انتقال جمعیت یهود به سرزمینهای جدید، جلوگیری کند. از اینجا بود که استراتژی مذاکره روبه شکست نهاد. چرا که اسرائیل نیز هیچیک از موارد پیشنهادی را نمیدیرفت. از اینرو نفی طرح ریگان نیز توسط اسرائیل، تمامی خواب و خیالات کشورهای

راست عربی را از میان برد. با اینحال از سوی دفتر سیاسی ساف، فارق قدومی که فشار بر اسرائیل و شکاف یا متحد شر (آمریکا) را در نظر داشت، از وجود "عناصر تازه ای" و موادی برای مذاکره، صحبت به میان آورد. شورای ملی، فلسطین، پارلمان "ساف"، طرح ریگان را که با اصول ابتدائی مقاومت فلسطین در تضاد بنیادی قرار داشت، نفی کرد. ولی عرفات توانست، موافقت

فرصت را مختتم شمرده و دست به قتل عام تل زعتر زدند (مانند سال گذشته در صبرا و شتیلا). در این احوال امل (۶)، کسه تا آن هنگام در صف نیروهای مترقی بودند و از سوی جنبش ملی، سعی در جذب آنها میشد بدلیل اینکه هیئت حاکمه سوریه را علویها تشکیل میدادند. میکوشیدند تا در این میان نقش میانجیگری را در بین فلسطینیها و سوریهها بازی کنند و این موضوع موجب بروز اختلافاتی شد که تا سال گذشته نیز، کما بیش ادامه داشت. در اینجا بد نیست که به نقش ایران نیز اشاره کنیم. پس از انقلاب ایران، حزب و خاکمیت سعی نمودند تا در لبنان، با استفاده از جو سمپاتی که در بین نیروهای امل نسبت به خونش میدیدند و همچنین با استفاده از غیبت موسی صدر، بر روی این گروه کار کنند و در دراز مدت رهبری این حرکت را در دست گیرند (۷). خلاصه رهبری امل و موضع ایران که سعی در ایجاد نطفه های سیاسی - مذهبی تحت رهبری خویش داشت موجب انشعاباتی در امل گردید و گروه حسین موسوی و یا گروه های مجهول الهویه - ای چون جهاد اسلامی، بدنبال آن به وجود آمدند. که در کل همین نیروها، به همراهی انشعابیون الفتاح، با پشتیبانی سوریه و لیبی و ایران، در محاصره بیروت نقش داشتند.

د - نگاهی بر سیر عمومی تحولات سیاسی از محاصره بیروت تا انشعاب و محاصره طرابلس:

اشغال نظامی لبنان، توسط اسرائیل و راندن فلسطینیها، گرچه از نظر نظامی شکستی برای انقلاب فلسطین تراژدی دیگری بود، ولی از نظر سیاسی و دیپلماتیک و تاثیرش در افکار عمومی جهان، بزرگترین پیروزی برای انقلاب فلسطین محسوب میشود. این پیروزی نه تنها موجب مشروعیت بیشتر جنبش فلسطین و رهبری آن در سطح بین المللی گشت، بلکه با افشای سیمای جنجالی طلب اسرائیل و حامیانش، تشدید فشار جهانی و ایزوله شدن اسرائیل را نیز بدنبال داشت.

این پیروزی سیاسی، منجر به اتخاذ مشی جدیدی از سوی رهبری فتح، برای ادامه مسیر دیپلماتیک و ایزوله تر نمودن اسرائیل با تشدید فشارهای سیاسی جهانی شد. این خط مشی، علیرغم نقاط قوت و مثبتی کسه برای مسئله فلسطین داشت و در اثرات منفی ای نیز بدنبال داشت. مطلق کردن خط مذاکره در اشکال سیاسی، بواسطه عواملی که در سطح جهانی و کشورهای عربی، مانع توفیق آن میشوند و همچنین غیر قابل حل بنمودن مساله فلسطین از راه دیپلماتیک و مذاکره صرف موجب ایجاد زمینه های شکاف در درون مقاومت فلسطین شد. (البته منهای مساله مداخله کشورهای عربی - سوریه و لیبی - در این میان) در مجموع کشورهای عربی، چه رژیمهای راست و چه چپ، از انشعاب رونی در مقاومت فلسطین استقبال میکنند و حتی زمینه های آن را فراهم

وی با تاکید به ضرورت حیاتی استقلال رای فلسطینی ها و نقاط مثبت جنبش مقاومت، به انتقاد از نقاط ضعف آن، که در مسائل ذیل خلاصه میشوند، می-پردازد: "با رژیمهای عرب پیوند هائی برقرار کردیم که مطابق ارزیابی ما جنبه محوری و دراز مدت داشت... این خطاها برای ما به بهای سرخوردگی شدیدی و عقب نشینی های پیش بینی نشده تمام شد. در برابر اوضاع و احوال بحرانی در کشورهای عرب غالباً روابط خود را با رژیمهای حاکم بزیان روابط مان، با توده های مخالف این رژیمها حفظ کردیم، حال آنکه منشأ واقعی نیرومندی ما، بگفته وی در حمایت و محبوبیت توده ایست."

۲- جنبش ما پس از ورود به "ساف" گرفتار بوروکراسی شده و بجای "رزمندگی"، احترام و امنیت بدست آورده است. به معامله و مذاکره با دولتها و رجال قدرت معتاد شدیم و روی عقاید و ارزشهایشان حساب میکنیم. وارد پیچ و خمهای بازیهای سیاسی حاکم بر روابط اعراب شده و خواه ناخواه، وارد میدان سیاست، در بدترین معنای آن شدیم. برای اثبات میانه روی و نرمش پذیری خود در هر قدم شتاب کردیم. غافل از آنکه رسالت عده ما اساساً این نیست."

۳- نتوانسته ایم "انشعاب و انشقاق" را در جنبش فلسطین محدود کنیم. نفوذ گروههایی که با تمام اجزاء خود مخلوق رژیمهای عرب و فقط برای انجام خدمات سیاسی یا نظامی به آنان تشکیل شده اند، در ساف، انسجام و تأثیر عملیات مقاومت را کاهش داده است. این سازمانهای عروسکی فلسطینی که هر يك المت دست یکی از کشورهای عربند

۵- سازمان الفتح، بعثت جنبه های فراگیر تمامی فلسطینیها، بدون تمایزات مکتبی یا گرایشهای سیاسی از یکسو و کل جنبش فلسطین از سوی دیگر، موجب میشود که ما جنبشی را رهبری میکنیم که جبراً و بدلیل ماهیت آن نمیتواند از پایگاه منسجمی برخوردار باشد. (۱۰)

بنابراین انتقادات پنجگانه، یعنی بترتیب: ۱- عدم انسجام ایدئولوژیک سیاسی الفتح، بعنوان سازمان رهبری کننده ساف و مقاومت، ۲- سیاسی کساری بوروکراتیک ۳- پر بهادادن به افکار عمومی غرب و ساده اندیشی در مقابل پیچیدگی روابط دموکراتیک آن، ۴- پریهادادن به روابط با دول عرب و نفوذ نیروهای نفوذی این دولتها در ساف، به عنوان یکی از عوامل مهم انشعاب و ماجراجویی. با اینهمه، علیرغم ضرورت تجربه آموزی و مبارزه پیگیر درونی در مقابل این نقاط ضعف، هیچگاه نباید از ضرورت دفاع اصولی از دشمنان انقلاب فلسطین در بقیه در صفحه ۵

* علاوه بر اینها، گهگاه تناقض میان تصمیمات جمعی کمیته مرکزی و اجرایی "ساف" و مواضع عملکرد های فردی عرفات نیز باید اشاره نمود که نمونه اش در نظریات وی در ملاقات با ملک حسین ونفی نمودن این اظهارات از سوی کمیته اجرایی در تونیس و یا اخیراً، پس از جریان طرابلس و مسافرت و ملاقات با حسنی مبارک و محکوم نمودن و انتقاد حتی از سوی دیگر رهبران ساف، میباشد.

"ساف" را مبنی بر مذاکره با اردن، برای تشکیل يك هیئت نمایندگی از سوی د و کشور (فلسطین و اردن) در مذاکرات احتمالی با امریکا، جلب نماید و "ساف" را متقاعد به ا لویت حل مسالنه فلسطین از طریق سیاسی نماید. عرفات از این نکته بعنوان "آخرین پوئنی"، یاد میکند که به امریکا داده میشود. اما در این هنگام، مسئله لبنان، در راس مسائل خاورمیانه قرار میگیرد و امریکا، سعی در واحد ساختن لبنان از طریق تکیه بر خروج نیروهای خارجی (سوریه- اسرائیل) میکند و در کسب توافق اسرائیل، فشار قبلی اش در رابطه با طرح پیشنهادی امریکا، فراموش میشود. از اینرو، مذاکرات عرفات و ملک حسین (که مبتنی بر طرح ریگان بود) از آنجا که در تضاد با مصوبه شورای ملی فلسطین در الجزایر قرار داشت، عرفات را تحت فشار و بن بست میگذارد.

شکست طرح مذاکرات که از سوی کمیته اجرایی در کویت مردود اعلان شد، با انشعاب در صفوف فتح همراه آمد. چرا که استراتژی مذاکرات عرفات، بعثت گمراه کننده دشمن صهیونیستی و طرحهای امپریالیستی امریکائی، و همچنین ترلزل ارتجاع عربی و تناقضات محافظه کارانه اروپائی، عملاً هیچ توفیق عینی و راهگشائی، به ارمان نیاورده بود. و عرفات در مقابل معترضین بجز تاکید بر ضرورت وحدت در مقاومت فلسطین و پرستیژ بین المللی و افکار عمومی جهانی، استدلال پیروزمندانه دیگری نداشت. چه بگفته درست ابویاد: "تا زمانیکه تغییرات قابل توجهی بنفع ما در تعداد نیروها ایجاد نشده هرگونه راه حل از طریق مذاکره منتفی است."

ه - "مقاومت فلسطین، ساف، الفتح، عرفات"؛

ضرورت انتقاد های اصولی و نیز حمایت های اصولی در برابر دشمنانش؛

در اینجا، ما همچون رهبران واقع بین و در عین حال انقلابی الفتح معتقدیم که، پیروزی سیاسی و پیروزی نظامی میبایست همپای هم پیشروند. درست است که انواع تروریسم و روشهای جبروانه امروزه محکوم است و افکار عمومی را بر علیه انقلاب مشروع فلسطین بر میگرداند، لیکن مطلق کردن خط سیاسی نیز تا آنجا که بر توازن نظامی و قدرت عینی مبتنی نباشد، موفقیت آمیز نخواهد بود. از سوی دیگر تجربه نشان میدهد که انقلاب فلسطین میبایست از هرگونه وابستگی به کشورهای عربی و نفوذ خطوط سیاسی آنها در صفوف مقاومت، بپرهیزد. متأسفانه شاخه های نفوذی دولتهای عرب در در ساخت "ساف"، که حتی گاه تا مقام رهبری نظامی- نیز پیش رفته اند. (۸)، در مواقع حساس، بسیار ضربه زننده است. ابویاد، مرد شماره دو و از بنیانگذاران الفتح و همزمن صمیمی عرفات، در مصاحبه های خویش با اریک رولو (۹)، تحت عنوان "به یکجا میرویم؟ به طرح انتقاد از خویش با جسارتی انقلابی پرداخته است، وی میگوید "شرایط ما در حال حاضر بمراتب بدتر از شرایطی است که در سال ۱۹۵۸، ما را به پی ریزی جنبشمان سوق داد."

سلسله تحلیل‌های سیاسی (۲)

به حاکمیت کنونی، چگونه بنگریم؟

در شماره گذشته، کوشیدیم، با ارائه عددترین ویژگی‌های غالب سیاسی و وجوه ممیزه فرهنگی رژیم حاکم، تصویری کلی از آنچه حکومت را در همه ابعاد اجتماعی-تاریخی اش، تشخیص میبخشد ارائه دهیم. شناخت این خصائص میتواند نقطه حرکت و دریچه نگرشی باشند، برای آنچه بعدها در مورد خط مشی خویش و سرخطهای عده ای که به عنوان یک شیوه مبارزاتی در این مرحله از جنبش در رویارویی با حکومت کنونی انتخاب خواهیم کرد، برای این اساس بحث خویش را در ادامه سر

فصلهای اساسی گذشته، حول محورهای ماهیت تضاد های د رونی، آینده رژیم و تضاد های شرق با امپریالیزم دنبال میکنیم. ممکن است طرح بعضی از موارد و محورهای بحث که بطور مشخص مربوط به یک سری ویژگیها و عملکرد های عام رژیم است، در ذهن خوانندگان به خودی خود تازگی نداشته باشد، اما آنچه که برای ما اهمیت دارد، در ارتباط آرگانیکی قرار دادن این مباحث و بدست آوردن جایگاه طبیعی و علمی هر یک میباشد، که تنها در این صورت نتیجه و پاسخ زیربنایی و صحیح بدست خواهد آمد.

آیا رژیم دست نشانده امپریالیزم است؟

بررسی علل و دلایل قیام مردم و قرار گرفتن جامعه در آستانه یک تحول عمیق اجتماعی، نقاط ضعف و کمبود های این حرکت، توطئه هایی که برای عقیم گذاشتن این تولد جدید به کار گرفته شد، علی رغم اینکه میتواند تا حد و در زیاد ی چشم انداز روشنی برای دلایل به حاکمیت رسیدن روحانیت به عنوان غالب ترین نیروی سیاسی بگشاید، جایگاه و حوزه وسیع دیگری میجوید تا بتوان عمیقاً به ریشه یابی آن پرداخت. اما میکوشیم، پانگاهی اجمالی به این سیر بپردازیم.

شریعتی در تحلیلی از شرایط جامعه و در بررسی اصول یک خیزش اجتماعی معتقد است که به طور کلی در هر انقلاب سه اصل مداخله دارد: ۱- زمینه ۲- شرایط ۳- علت مرکب. زمینه، عبارت است از مجموعه نژاد، جامعه، روانشناسی، حالات یک ملت، حساسیت آن، فرهنگ و ادب و بینشی که در آن انقلاب به وقوع میپیوندد. ۲- شرایط عبارتست از روشنفکران، بیدار کنندگان، نویسندگان، و رهبران سیاسی یا فکری، کسانی که در بیداری اذهان موثرند و عوامل غیر انسانی، از قبیل حوادث سیاسی، نظامی، یا شخصیت یا رهبرانی که بر جامعه حکومت میکنند و عوامل خارجی.

علت مرکب بطور کلی عبارت است از یک تناقض بحرانی انفجاری در متن جامعه، بنابراین کسی که میخواهد، علت را بجوید، باید این تناقض را کشف کند، چون اگر علت اقتصادی باشد، در آن علت مذهبی هم هست و برعکس و ما باید فقط

عیارش را معلوم کنیم! آنچه که موفقیت یک انقلاب را در همه ابعاد و زوایای حرکتی اش تضمین میکند، حضور و رابطه دینامیک و خود جوش این سه اصل است که در تاثیر و تاثیر متقابل، حرکت تکاملی جامعه را هر دم آبستن تولد جدید و رویش نوین فرهنگی و رشد و تحول اجتماعی و اقتصادی میسازد و همچنین برعکس به میزانی که هر یک از این پایه ها به دلایل و علل بیرونی یا د رونی ناقص باشد و به بلوغ و رشد طبیعی و منطقی خویش نرسد خواه ناخواه دارای تاثیرات نامطلوبی بر حرکت است که انحراف و یا شکست یک انقلاب را بدنبال خواهد داشت. با درس گیری از این فرمول علمی و مطالعه ای عمیق از شرایط (فقدان عنصر رهبری کننده متشکل) و زمینه (نقشه ذهن سنتی بعنوان سنگ زیربنای فرهنگ جامعه، ریشه دواندن روحانیت، به مثابه یک دیستگاه اجتماعی و علل مرکب) که همانا یکی از آنها را میتوان سیاست خارجی دموکراتیاد را امریکا، به عنوان یک شرط خارجی نام برد)، در جامعه خود، بطور کلی این نکته روشن میشود که اساساً، مسیر غالب شدن روحانیت، به مثابه عده ترین خط حاکم از چه رهگداری بوده است؟ آیا یک حادثه غیر مترقبه تحمیلی و صادراتی بوده یا نه، اساساً پدید آمده ای سرزده از دل یک سلسله علل و بنیادهای اجتماعی-تاریخی جامعه و محصول بلا فصل واقعیت اجتماعی-فرهنگی مردم، کمبود وفقدان یک جریان گسترده آگاهبخش حاضر در متن وجود آن و شعور نوده ها و از آخر، حضور محسوس علمهایی که در این میان نقش شرطی را بازی کرده اند، بوده است. با توجه به مباحث فوق

عوامل خارجی برای روی کار آمدن روحانیت و به دست گرفتن آنها در ادارات گانه‌های سیاسی - اجتماعی، به مثابه یک قشر اجتماعی، پرداختیم. روحانیت که از همان آغاز بران بود که با سرنگون نمودن بموقع دولت موقت، خواه ناخواه از قدرت سیاسی و اجرایی او میکاست و تأخیری در پیاده کردن برنامه‌هایش ایجاد میکرد، نتیجه را به نفع خود پایان بخشید، با استفاده از شیوه‌های ویژه خویش، ارباب، فتوی، مخدوش کردن ذهنیت مردم، روشهای گود تابی، تهییج افکار عمومی، با آماده سازی روانی و جو سازی تبلیغاتی، برای تحقق اهداف خویش به سرعت راه میپیمود. او مسلح به ولایت فقیه که همانا مشی ایدئولوژیک و سنگ زیرینای قشر حاکم روحانیت میباشد و معنای دیگرش، همان دیکتاتوری مذهبی (۲) فقیه است، توانست پلکانی را که در انتها به قدرت و حاکمیت بیچون و چرای خویش ختم میشد، به سرعت طی کند. نقش‌خیزی در وحدت بخشی تضاد های داخلی این جناح و همچنین تنویر کردن دیکتاتوری و زمینه ضعیف و ناپایدار اجتماعی و فرهنگی (که در برابر این تنها جم‌روئین تنی لازم را نداشت) و همچنین عدم یکپارچگی در نیروهای این سوی جبهه، همگی، در قدرتگیری این جناح نقشی تعیین کننده بازی کردند. آنچه که در وضعیت کنونی، هژمونی روحانیت به مثابه عمده‌ترین جناح رهبری کننده رژیم کنونی مینامیم، در یک کلام هژمونی ولایت فقیه (بعنوان یک فلسفه سیاسی - ایدئولوژیک)، دستگاه روحانیت (بعنوان یک قشر ریشه دار تاریخی) و مجموعه ترفندها و شیوه‌های استبدادی - استعماری این قشر را در بر میگیرد، که توانست با استفاده از عوامل گوناگون اجتماعی و فرهنگی خود را بعنوان عمده‌ترین خط و جناح حاکم، بر حرکت مردم و انقلاب تحمیل کند و قدرت سیاسی را در قبضه خویش درآورد. و اما برای تشخیص جهت - گیری طبقاتی روحانیت، اینک نه تنها به مثابه یک طبقه اجتماعی، بلکه در ابعاد وسیع و در مقام یک دولت و تعیین کننده نظام اقتصادی جامعه، باید تکیه گاه طبقاتی و بینر اقتصادي ان را به بررسی نشست.

بازار تکیه گاه طبقاتی روحانیت:

معلم در کتاب از کجا آغاز کنیم، نظام اقتصاد جوامع اسلامی را بدینگونه تعریف میکند: "از نظر اقتصادی، نظام اجتماعی حاکم بر کشورهای اسلامی، بطور کلی نظام اقتصاد بازار، فلاحیت و بورژوازی واسطه میباشد. بورژوازی جامعه - های اسلامی، بورژوازی کلاسیک بازار است. بورژوازی بازار یک بورژوازی متحرک و باز نیست بلکه بورژوازی بسته دوری است، یعنی آنچه را که زراعت تولید میکند، به مصرف میرساند" (۳) علت این وجهه ممیزه اقتصادی در جوامع اسلامی، از یک سو، بر میگردد به یک سلسله دلایل اجتماعی و نظام اقتصادی حاکم این کشورها، و از سوی دیگر

پاسخ ما به این سوال که اساسا رژیم را یک رژیم دست‌نشانده میدانیم؟، روشن میشود. بطور خلاصه: هر تغییر احتیاج به یک عامل درونی به عنوان شرط دارد. بنابراین در رابطه با تغییر حاکمیت گذشته، پذیرش مردم بعنوان مبنا (دلیل این آمادگی را به تفصیل زوشن کردیم) دسایر امپریالیزم بعنوان شرط خارجی، نقش اساسی را داشته‌اند. نقش‌این عامل شرطی بعنوان معین علی و نیروی کمکی برای ثبوت رژیم اساسا بر اثر وجود یک سلسله علل مرکب (تضاد های طبقاتی و انفجارهای اجتماعی) و خواسته‌های مردمی بود که امپریالیزم را وادار به انتخاب می‌کرد و ضرورت جانشینی را برای وی ثابت مینمود و بر این اساس بدلیل ماهیت ارتجاعی و قابیل کنترول‌اش در از مدت، با روی کار آمدن این جناح موافقت میکنند و میکوشد با آمادگی کسردن پارامترهای بین المللی و گرفتن مواضع تدافعی و با تثبیت حکومت روحانیون، از تند اوموراد یگالیزه شدن نهضت جدید که خطر بزرگی محسوب میشد جلوگیری کند. بطور کلی نتیجه ای که از این تحلیل بدست میاوریم، این است که ۱ - به قدرت رسیدن روحانیون به مثابه ستون فقرات حکومت کنونی، هرچند متاثر از بسیاری عوامل کمکی خارجی و داخلی، شیوه‌ها و دسایس استعماری زد و بسته‌های استبدادی و تحمیلی ویژه هژمونی این طبقه است، بشمار میاید، اما بطور ریشه‌ای حاصل جمع سلسله کمبودها و زمینه های تاریخی اجتماعی است که در مرحله خاصی از جنبش در هم گره میخورد و به عنوان یک واقعیت اجتماعی سیاسی غیر قابل انکار در برابر نیروهای سیاسی داخلی و همچنین بین المللی نمودار میشود. ۲ - موضع امریکا در برابر روحانیت، استفاده از تضاد های درونی این پدیده اجتماعی و نقاط ضعف آن، برای منحرف کردن و از حرکت انداختن مسیر متحول و بنیادی این نهضت و عقیم ساختن آن، بوده است. بنابراین سیاست امریکا، در مرا حل اولیه، بر داشتن موانع داخلی از سر راه روحانیت و محیا کردن جو سیاسی خارجی برای فراهم کردن زمینه تثبیت این قشر، بود تا بدین وسیله اثر عقیق شدن مبارزه مردم جلوگیری به عمل آورد.

۲ - ماهیت رژیم:

قبل از ورود به این بحث، باید به تشریح این نکته پرداخت که اساسا منظور ما از ماهیت رژیم چیست و چه زمینه هایی را در بر میگیرد. منظور از "ماهیت"، عبارتست از مجموعه جهتگیریهای اجتماعی، پایگاه و یافت طبقاتی و اصول و بنیاد - های سیاسی - فکری است که رژیم را در حاکمیت زنجویش متجلی میسازد. عناصر تشکیل دهنده رژیم: ۱ - روحانیست (هژمونی سیاسی با همه تضاد های داخلی در این قشر) ۲ - بازار (تکیه گاه طبقاتی رژیم) ۳ - لومین پرولتاریا و بخشی از خرده بورژوازی (نیروها و بازوهای اجرایی رژیم). در گذشته به تشریح دلایل تاریخی و همچنین

بر میگردد به وضعیت فرهنگی این نهاد ها و به سبب
خصوصاً بازار، باز آرا از این رو بعنوان عده ترین
تکيه گاه طبقاتی روحانیت معرفی میشود، که اساساً
بینش مذهبی و سنتی این طبقه (بورژوازی تجاری)
برای مشروع جلوه دادن و تطهیر بخشیدن بکار
خویش، نیاز به آن دارد که با حفظ رابطه مادی
و معنوی با روحانیت بعنوان متولی رسمی دین
به کار تولیدی خویش ادامه دهد. از دیگر سو،
روحانیت که برای رفع نیازها و منافع مادی قشر
خویش، از آنجا که یک جریان تولید کننده نیست
و همواره از طریق جیره و مواجب و خیرات و میراثی
که از طرف طبقات استثمارگر دریافت میکند، زندگی
میکند رانیده است، این رابطه را از یکسو حیاتی
میداند و از سوی دیگر همسو و منطبق با بینش
اقتصادی خود. همچنان که آید ثلوثی اسلام
تحت تاثیر مکتبهای فلسفی و صوفیانه مذهبی و
عامی قرون گذشته قرار گرفته و بر اساس بینش و
روح فرهنگی حاکم بر جهان تطبیق یافته و خود
را مستقیم کرده است، فقه اسلامی نیز تحت تاثیر
نظام طبقاتی و شکل تولید و توزیع اقتصادی و
فئودالی و بورژوازی تجاری قدیم، شکل گرفته و
توسعه یافته است و سپس از نظر فقهای ما، چون
فقه اسلامی نیز است، در همان قالبهای قدیمی
بنام خلود منجمد گشته و تثبیت شده است، مبادله
مزارعه، مضاربه، اجاره، مرابحه، ربا، موارد زکوة
خمس، معاملات، مکاسب... همه اشکال سنتی
اقتصاد زراعی و بازاری قدیم است که فقه اسلامی
خود را با آنها منطبق ساخته است و در آن اشکال
محبوس شده است و منحصر (۴) طبیعتاً این
رابطه متقابل، تاثیر متقابلی نیز، هم در بینش
اقتصادی اینطرف و هم در سیستم تولیدی طرف
دقابل داشته است. این است که میبینیم در در
جوامع اسلامی و من جمله جامعه ما، رابطه این
دو طبقه است که عده ترین و اساسی ترین جهت
تکيه های اجتماعی و اقتصادی را ویژگی میبخشد
(یکی برای دیگری اخراج را بارمغان میآورد و دیگری
دنیا را) اینک به بررسی این بافت (آخوند بازار)
در شرایط کنونی و در رابطه با تضاد هایش بپردازیم
بافت کمپرادوری جامعه که از بقایای رژیم وابسته
گذشته است، میرد ازیم. تنها در این صورت است
که خواهیم توانست آینده این تضاد ها و خط مشی
رژیم را دریابیم. بازار که همواره بدلیل بیشترین
سنتی مذهبی، در سالهای رشد بورژوازی مدرن
در شکل کمپرادوری از آن سعی در گنار کشیدن
خود داشت، خواه ناخواه تحولات اقتصادی
جامعه در رژیم سابق، آنرا بعنوان یک نهاد
تولیدی، همواره تهدید به جذب یا دفع، میکرد و
پس از سرنگونی حکومت وابسته شاهنشاهی و به
قدرت رسیدن روحانیت بعنوان غالبترین قسدرت
حاکم، ناگهان خود را با نظام پیچیده ای روبرو
میبیند که حاصل سیاست نفتی- مصرفی و رشد
بخشی خصوصی و گسترش صنعت مونتاژ نظام
گذشته است و او اگرچه جهتگیری طبقاتی خویش
را برای تثبیت منافعی بخش خوبی معرفی کرده است،
ولی بدلیل ماهیت عقب مانده و دچار تعارض فاحش
و تعیین کننده ای شده است. جناح حاکم، که

میل به تثبیت و بقای قدرت هوشیارش کرده است:
بحران ناشی از این تناقض را به خوبی میشناسد
و راه حل آنرا نه در شکستن و استعاله علمی بنیاد
های وابسته و نهاد های اقتصادی کمپرادوری،
که در انطباق خود بر آن و ارتقاء عقب ماندگی
هایش به سطح نیازهای این نظام، میجوید،
انهم نه ارتقاء به یک نظام علمی پیشرفته که
محصول رشد طبیعی اجتماع صنعت خود کفا
و ملی است، بلکه صنعت مونتاژ و نظام صادراتی
اقتصادی که هیچ ریشه ای در بافت اجتماعی
جامعه ندارد و جز اضمحلال روزافزون تولید خود
کفا، مرگ کشاورزی، رشد بخش خصوصی و افزایش
فقر و بیکاری... ارمغان دیگری نداشته است.

لومینیزم و بخشی از خرده بورژوازی، بازوان -
اجرائی رژیم:

تحمیل بورژوازی کمپرادور بر جامعه ما که
زیربنای طبقاتی اش، بورژوازی کلاسیک و
زراعی، استوار بود، علاوه بر عارضه های روانی
و اجتماعی بسیاری که ایجاد کرد، مهمترین
تاثیرش پیدایش گروه اجتماعی بود که بر اثر
هجوم صنعت و رشد کاذب اقتصادی در شهر،
با اضمحلال روزافزون پورژ و ازی کلاسیک و در
روستاها با اضمحلال نهاد های زراعی، موجب
هجوم طبقات پایین دهات به شهرها و همچنین
فقر گروه متوسط پایین شهری شد، که در مجموع
حاشیه نشینان شهری و در یک کلام زوائد بورژوازی
کمپرادور جدید بودند (۵)، این گروه اجتماعی
هرچند در آغاز هنوز شکل ثابت فرهنگی و طبقاتی
و یژه ای که خصیصه مرحله انتقالی یک طبقه است
نداشتند، اما کم کم در رشد خویش شرط و شروط
یک طبقه را دارا شدند و بعنوان یک واقعیت
طبقاتی، در همه اندام جامعه ریشه دوانید و به
فرهنگی پیورده مذهبی سنتی روحانیت و به
اشتراکات معنوی و مادی بسیار با این قشر،
پس از انقلاب نیز خواه ناخواه تحت تاثیر این
و جوه اشتراک، از نیروهای اصلی رژیم شد و ستون
فقرات نیروهای اجرایی و ضربتی رژیم راتشکیل
میداد. شناخت روانشناسی و ویژگیهای طبقاتی
این جریان که بی تردید چشم انداز روشنی از
دلایل این همبستگی بر ایمان میگشاید، از اهمیت
خاصی برخوردار است. در هر حال این طبقه
بدلیل پایگاه فرهنگی و پیوند های فکری و هم
چنین اشتراکات اجتماعی بسیاری با روحانیت،
تبدیل به یکی از نیروهای سرکوبگر اصلی رژیم
شد.

۳- تضاد های رژیم:

در مورد تضاد های رژیم بحث بسیار شده است
و جریانات گوناگون، به اقتضای ویژگیهای هر یک
از طرفین دعوا، مواضع خاصی اتخاذ کرده است
آنها یکی که برای بررسی پدیده ارتجاع و بالاکس
روحانیت و تضاد هایش، خاستگاه تحلیل خویش را
مبیتی بر ملاکها و تعاریف کلاسیک طبقاتی،
قرار داده اند، خواه ناخواه به مواضعی در
غلطیده اند که با ماهیت و واقعیت ارتجاع بشکل

و لایتنی آن و در مقام يك دولت، در تعارض افتاد است و از شمولیت کافی برخوردار نخواهد بود. و بالطبع پاسخگویی تناقضات داخلی رژیم نمی تواند باشد. من باب مثال، حزب توده که به امید فرجی دل به تضاد های داخلی رژیم بسته بود، با این تحلیل که جناح غالب (جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران...) بدلیل بینش فعال سیاسی و تضاد آشتی ناپذیرش با امپریالیزم و بالاخص تکیه اش بر رفرمهای اقتصادی و اساسا از اینرو که محصول يك انقلاب اجتماعی است و مسیری ضد امریکایی دارد، باید در مقابل جناح دوم - که بدلیل برخورد غیر فعال سیاسی و وابستگی با فئودالها و بورژوازی و بالاخره جهتگیریها و وابستگیهای طبقاتی و بینشی با بورژوازی - تقویت شود. در همین راستا، تحلیل دومی وجود دارد که از طرف بخشی از اپوزیسیون لیبرال ارائه داده میشود، بدینصورت که جناح مغلوب، درست به همین دلیل که بطور بینشی در سیاست شرکت فعال ندارد، خواه نا خواه، در صحنه سیاسی از ویژگی سرگوبگرانه جناح حاکم برخوردار نیست و بنابراین قابل کنترلتر و در يك کلام گرایشات لیبرالتری دارد و قابل تکیه تر است. جریانات چپ نیز در این میان تحلیل خاص خود را دارند. این باور که تضاد اصلی امریکا است (امپریالیزم) و هر رژیم فاسد خلقی را باید به نسبت نزدیکی و همسویی اش با آن به بررسی نشست، و حسب يك نوع اشتباهی و سهل انگاری در تحلیل واقعیت پذیرد. ما ی به نام ارتجاع شده است. پذیرده ای که خود نیز بافت و ذات متناقضی دارد که اگر چه دلایل بسیاری میتوان برای این وابستگی روز افزون به امپریالیزم، یافت و ارائه داد، اما از سوی دیگر باز نمود های متناقضی رخ مینماید که خارج از دستگاه تحلیل ما قرار میگیرد و در اینصورت اگر در ماهیت ارتجاعی و در سیر وابستگی او شکی نداشته باشیم، باید حتماتر سیستم دستگاه تحلیل خود مان شک کنیم که از شمولیت کافی برخوردار نبوده است.

نکته ای که به نظر ما، ضعف بسیاری از تحلیل ها از آن ناشی میشود، بررسی ارتجاع به عنوان يك پذیرده صرف طبقاتی است. چنین نگرشی همواره مانع از درك این جریان در شکل جوهری با مجموع تضاد هایش میشود که همین ضعف میتواند به عکس العمل های منفی و حتی خطرناکی منجر گردد. اگر بخواهیم با کمکگیری از یکسری فرمولهای پیش ساخته، پذیرده بحرانی که محصول تاریخی، اجتماعی، فکری جامعه ماست، تحلیل کنیم و طبق آن موضعگیری کنیم و طبق آن وارد عمل شویم، ضربه پذیر خواهیم بود. این ضربه پذیری هم بینشی است و هم عملی. بلحاظ بینشی با رویارویی قرار گرفتن با عواملی که خلاف نظریه ما را نشان میدهند (حتی در شکل صوری) میتواند تا مرز يک انحراف برد و از نظر عملی نیز به راسترین و خائنه ترین مواضع بکشد. ما اینجا سعی میکنیم با کمکگیری از تجربیات جنبش در سالهای مبارزه با ارتجاع و همچنین شناختی که از

ارتجاع بعنوان يك پذیرده ما و رای طبقاتی داریم، به ارائه تحلیل چهارمی دست زنیم و در همین راستا، تضاد هایش را به بررسی بنشینیم. در مورد تضاد های جناحین حاکمیت معروف به "خط امام" و "خط حجتیه"، تحلیل ما ناظر به پیچیدگی پذیرده مافوق طبقاتی مذکور (استعمار است) (۶). از يك موضع مقایسه ای اگر میان نهضت فائیزم و نهضت ارتجاع مذهبی - با تمامی تفاوتهایشان - بنگریم، شباهتهایی را مشاهده میکنیم. هر دو جریان، از یکسو، از جنبش توده ای و انقلابی انشعاب کرده اند. از اینرو بطور مقطعی شعائر بظاهر مرفقی، ضد امپریالیستی و وعد رفرمهای اجتماعی - اقتصادی میدهند و از سوی دیگر برای پذیرده انتزاعی نژاد یا مذهب، متحد کننده همه طبقات تکیه میکنند، ولی در مجسود و در راز مدت از نیروهای راست کلاسیک، در سرگوب نیروهای انقلابی و مرفقی و ازاده پیشی میگیرند و استبداد و اختلافی هزار بار و جشناکتر را تحمیل میکنند و در نتیجه در مقام راست افراطی قرار میگیرند. در اینجا از نظر حرکت طبقاتی، شاهد پذیرده جهت متضاد در يك منحنی، فرارونده از فاصله های طبقاتی در آغاز، و بارگردد، به استعمار شدید تر طبقاتی در پایان، میباشد. جناح غالب حاکمیت، در آغاز بطور مقطعی سعی میکند با تکیه بر مذهب - بعنوان انتزاع و وحدت طبقات - شعارهای رفرمی و ضد اجتنبی - امپریالیستی سردمداری در پایان هنگامیکه بزمین باز میگردد، به سرگوب بی رحمانه مستضعفان و نیروهای مبارز و ازاد مدت میازد و از نظر استثنای نیز مواضع قلبی خود را پسر میگیرد و در نهایت رو به سازش با قدرتها پیش میرود. بنابراین در دعوی جناحین حاکمیت بد و جناح میرسیم که اولی، پذیرده ای پیچیده و خاص خویشا است که از نظر سیاسی با تسوئی توانالیتاریزم و حرکت توده های خود، جمعی اختناق آمیز برای همه میسازد و از نظر اقتصادی و جهتگیری ضد طبقاتی و ضد امپریالیستی بظاهر شعائر مرفقی میدهد (نقطه شبیه زا توهم ساز بظاهر شیوه های چپ روانه افراطی در هجوم به مواضع سرمایه داری بزرگ و امپریالیزم جهانی بکار میبرد، ولی در پایان با سازش و پوئیس دادن بیشتر به آنها، کوتاه میاید و وعد رفرم - هایش را ملغاء میسازد. جناح دوم که از نظر اجتماعی، دگماتیست و متحجر و دارای جهان بینی بسته است، از اینرو نه در خود صلاحیت مداخله و تطبیق با شرایط سیاسی - اجتماعی را میبیند و نه در جناح حاکم صلاحیت امامت و اجتهاد را (۷). این نظر دگماتیک و ارتجاعی نقطه مشترك تمامی جناح مغلوب در رژیم و مراجع تقلید مخالف و یا ساکت در برابر خمینی است و از همینرو است که چون امامت را به غیر مهدی منتفی میدانند، میدان سیاسی و اقتصادی را برای رژیمهای مستبد شاعسی و کپرادوری و امپریالیستی، باز میگذارند. این جناح، محلا پیش از انقلاب همواره در حساب مناشات با رژیمهای حاکم بوده است و از نظر اقتصادی دارای جهتگیریهای استثنای

جریان ضد امپریالیستی را در جهتگیریها و برنامه غای ریشه‌ای که برای مبارزه با این بیماری که در همه اندامهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی ریشه دوانده است، بدانیم، بیشک رژیم در این میانه بازنده بحساب می‌آید. تضاد های سیاسی رژیم با امپریالیزم نیز در درگیری انحصار طلبانه دو جانبه است. این می‌خواهد امپراطوری اسلامی تشکیل دهد و آن امپراطوری اقتصادی این نماینده استحمار کهنه است و در نتیجه ماهیتا ارتجاعی و آن نماینده استحمار نو و ماهیتا جهان - خوار و توسعه طلب.

۵. ملاکهای خلقی و ضد خلقی بودن:

تا قبل از انقلاب، صفوف خلق و ضد خلق بطور مشخص از هم مجزا و روشن بود، از اینرو هنوز در میان نیروهای جوان انقلابی، تشخیص دوست و دشمن بر اساس جهتگیری، منفعت آزادی و استقلال مردم و یا ضدیت با آنها، کاری ساده مینمود. اما پس از انقلاب و شکل گیری حاکمیت جدید و بتدریج ظهور انحصار طلبیها و تبعیضات با محور آزادی سیاسی از جامعه توسط ارتجاع مذهبی که هنوز ماهیتی ضد سلطنتی و شعائری ضد امپریالیستی داشت، مسأله خلقی، غیر خلقی یا ضد خلقی بودن این پدیده مورد بحث و مباحثی این تقسیم بندی مورد طرح و بررسی قرار گرفت. در اینجا، یک دیدگاه ساده اندیشانه، که تحت تاثیر مارکسیزم رسمی (عوادار شوروی محسوب شده) قرار داشت، معیار خلقی و ضد خلقی بودن یک رژیم را دوری و نزدیکی آن با امپریالیزم غرب (به سرکردگی آمریکا) و در سیاست داخلی پایگاه و جهتگیری طبقاتی آن، تصور مینمود. این جریان که توسط احزاب خاصی بصورت عامیانه کردن تئوریهای سیاسی ساده سازی طبقاتی تجلی میکرد، تضاد اصلی را در سیاست خارجی امپریالیزم آمریکا و در داخل، لیبرالیزم و بورژوازی بزرگ میدانست و سایر تضادها (از جمله با ارتجاع را فرعی و فرهنگی میدانست). اما از دیدگاه اسلام علوی، از یکسو مسأله خلقی یا ضد خلقی بودن یک رژیم یک مسأله نسبی است و نه مطلق یعنی اصولا این نوع تقسیم بندی ساده سازانه و انتزاعی، نارسا و کودکانه است. از سوی دیگر، معیار این تقسیم بندی هم در رابطه با جهتگیری یک قدرت سیاسی با اردوی "مستضعفین" فهمید میشود. ملاک عام ما برای تشخیص خلقی یا ضد خلقی بودن یک رژیم، نحوه برخورد آن با آگاهی آزادی، استقلال، برابری یک خلق (ناس) میباشد مفهوم تضاد عمده و اصلی میان رزّه مستضعفین، در رابطه با محور تعیین کننده و فراگیرند سایر تضاد های فرعی دیگر، نسبی است. مثلاً، در جامعه ما قبل از انقلاب، دیکتاتوری و امپریالیزم تضاد اصلی محسوب میشدند و پس از انقلاب، دیکتاتوری استحمار میذهبی، تضاد عمده ایست که همه تضاد های دیگرمان حتی با امپریالیزم از کانال حل این تضاد، را در بر میگردد. بنابراین مستضعفین در مراحل و جوامع گوناگون متخیرند و (۹) تضاد آنها میتواند از نسج

این جناح از نظر سیاسی، عملاً طرفدار شیوه های سرکوب انقلاب و آزادگان از طریق کلاسیک - ارتش و پلیس و... است، حال آنکه جناح غالب به شیوه های سرکوب توده ای به شکل هرج و مرج طلبی حزب الهی گری است. از نظر اقتصادی و جهتگیریهای سیاسی اگر چه در آغاز امر به شعائر مرقی و رفرمهای طبقاتی، متوسل میشود، اما در نهایت، بجای وابستگی بیشتر و اختناق روز افزون پیامد دیگری ندارد. (۸) و اما اشتراکات این دو جناح: این دو جریان در یک نقطه با هم وحدت دارند و آن مبنای مدعای استحمار و ارتجاعی است، که علیرغم اختلاف در تاکتیکها و خط مشی ها، در اهداف با هم تفاوت ریشه ای ندارند و هر دو روحانیت پرست و نه خدا پرست اند، پس این تفاوت که اولی عجله دارد تا این روحانیت را خاک بر ریه شئون زندگی ملت صغیر و عوام کالانعام نماید وومی برای حفظ پرستیرو روحانیت اینکار را غلط میدانند و معتقد است که اینکار را باید به اخراج از زمان وا گذاشت و تا ان زمان اولی الامر خاک وقت سرکوب را بعهده بگیرد! بر این اساس، این دو استدلال که اولی بهتر است چون عملاً به صحنه میاید و با قدرتهای مخالف مردم درگیر میشود و استدلال دیگر مبنی بر اینکه، جناح مغلوب قابل اتکاتر است زیرا لاقابل کارسز را را به سزار و کار مسیح رایسم مسیح وامیگذارد، هردو انحرافی است. اما استفاده از این تضادها و فعال کردن آنان، هر چند اصل درستی باشد، اگر بشکل حساب کردن بر روی یکی از جناحها و تقویت آن درآید، هنگامی که مجموع نظام در اتحاد و در موضع ضد مردمی اقرار دارد، یک انحراف ناخوشودنی است. در مدار ارتجاع روحانی، هردو جناح، غالب و مغلوب از غم بدترند و نه یکی بهتر از دیگری!

۴- تضاد های رژیم با امپریالیزم از چه مقوله ای است؟

در این میان ذکر این نکته ضرور است که آنچه که در حال حاضر تضاد امپریالیزم با رژیم ایران نام دارد، بر چه پایه ای مبتنی است؟ آیا این اختلاف ناشی از اعتقاد ارتجاع به بنیادهای رادیکال اجتماعی و اقتصادی است که بر سر تحقق آن، امپریالیزم را سد اساسی تشخیص داده است؟ و یا برنامه ریزیهای مرقی، پیشرفته اقتصادی است، که او را رویاروی نظام امپریالیستی و بورژوازی قرار میدهد؟ آیا انزوای سیاسی کنونی رژیم حاصل مشی بی اصیل و همه جانبه ای است که او را با امپریالیزم در انداخته است؟ پاسخ به این سوال را از یک سو باید در برنامه ریزیها و جهتگیریهای اقتصادی رژیم جستجو کرد و از سوی دیگر در نقاط فکری و اجتماعی ای که این جناح با تکیه بر آنها با امپریالیزم با اصطلاح در افتاده است. سیاست اقتصادی رژیم و مسیری که در آن پای گذاشته است، بخوبی موضع طبقاتی این جریان را روشن میکند. اگر اصیل بودن هر

از رژیم فعلی ناهشودند. بر این انزوای خارجی باید بحرانهای اقتصادی و ناآرامیهای رژیم در حل مسائل اجتماعی را نیز افزود. و از همه عوامل مهمتر، بی اعتماد شدن اکثریت مردم ایران نسبت به عملکردها و برنامه های انست و مخالف بودن تمامی نیروهای سیاسی از راستترین تا چپترین طیف آن، که مورد سرکوب و اسارت و

اعدامهای بیرحمانه واقع شده اند و فرار و انزوای اکثریت قشر تحصیل کرده و روشنفکران و کادرها. اما بر همه شرایط منفی خارج از کادر رژیم ادر داخل انهم اوصاف بمتفع بقاء طولانی نیست. به میزان منفل شدن رهبری آن شخصیتی - از صحنه سیاسی، تضاد جناحها و منافع و شخصیت ها - و بروز بتراید گذارده اند، اهمیت نقش متحد کننده خمینی از آغاز انقلاب تا کنون و جای گاه پر اعتبار و تعیین کننده تاریخی و شخصیتی وی، مرگ و غیبتش از صحنه را بعنوان یکی از عوامل مهم تضعیف کننده رژیم در آورده است. علاوه بر این خطر در آینده، هم اکنون "نزاع جانشینی" آغاز شده است. بنابر همه این احوال به نتایج فوق میرسیم: الف- رژیم، در وضعیت کنونی و شیوه های حفظ تعادلش، مثلاً جنگ و اختناق - واد نخواهد داشت و جامعه ما در حال حاضر آماده یک تغییر اساسی سیاسی است.

ب- از میان ۶ شکل محتفل یعنی: سرنگونی توسط اپوزیسیون، رفرم و تغییر ماهوی در جناح ها و شیوه های رژیم، کودتای داخلی توسط ارتش، اشغال نظامی، قدرگیری نیروی رادیکال و نزدیک به سرقی در رژیم، تجزیه مناطق کشور و...، بنظر ما، برای گذرنا، بدلیل از غنیمت پاشیدگی ارتش و تحت کنترل بودن فرماندهی و همچنین قدرگیری نیروی رادیکال و نزدیک به سرق، بدلیل مانعیت ضد کمونیستی همه جناح های رژیم و ضعف و انحلال نیروهای وابسته به نیروی در ایران و نیز اشغال مستقیم نظامی بدلیل تضادها و توازن سرقی و عرب، سرائط برای هیچیک از این اشکال آماده نیست.

و اما در برابر دو شکل ممکنتر، یعنی حرکت اعتراضی مردم و اپوزیسیون، از جهت تغییر رژیم و فعال شدن تضاد های داخلی در خود رژیم و در نتیجه اضمحلال تدریجی آن بویژه به هنگام و پراز مرگ خمینی، دو مانع اساسی، که اولی جو اختناق و ارعاب در زمینه عام جهل استحضاری و عدم ارتباطات زنده و فعال میان اپوزیسیون و مردم در داخل بهمین دلیل، و دوم حضور رهبری متحد کننده خمینی تا هنگام غیبت و مرگ وی، همچنان وجود دارد.

در اینجا باید از دو پیشتر انحرافی بپرهیزیم، نخست غلطیدن به موهبه مطلق کردن شرایط متحول سیاسی و ممکن، که بنوعی اپورتیزم و دنباله روی و عدم پافشاری بر اصول و خط مشی حویشر منجر میشود و دیگری موضوع "گماتیک" آنچه میخواستیم و میگوئیم، بوقوع خواهد پیوست. میباید، که نوعی اراده گرائی و "تحمیل عقیده است و اما موهبه اصولی دیگری کمیتوان

ملی، مذهبی، طبقاتی، نژادی باشد. و اینر و با این نوع تقسیم بندی علمی و مکتبی، ما میتوانیم از دسته بندیهای عوامفریبانه سیاسی بمتفع این وان قدرت، مانع و تضاد خود را مستقلاً تعیین کنیم و اردوی دولت دشمن را تسخیر دهیم. بنا بر این در جامعه ما، حاکمیت کسه دست نشانده امپریا لیزم امریکا نیست، اما از آنجا که با سلاح مذهبی به استعمار مردم جهت منافع خویش میرد ازد و اختناق و استبدادی بسابقه را حاکم و کلیه مخالفین را سرکوب و اعدام و باسارت میبرد، و از نظر اقتصادی، استعمار و فلاکت عمومی پیدا میکند و "تجار محترم" وابسته به حکومت، از این شرایط سود میبرند و حتی همه و عده های رفرف و "بند های ج و د" خیالی نیز پس گرفته و لوفو میشوند و چا معه با لوفو و سیاست اقتصادی حاکم بالفعل هر روز رو به وابستگی علمی مستقیم بیشتری پیش میرود، در تضاد آشکار با خلق و منافع اوست و جهتی ضد خلقی دارد.

۶- آینده رژیم:

اصولاً پیش بینی پیامبران در مورد آینده رژیم کنونی، نه در توان و نه وظیفه ماست. اما نکته ای که بنابر همه تجارب و قانونمندیهای عام تاریخی و اجتماعی در آن تردید نمیتوان کرد، اینست که اختناق و سرکوب کنونی حاکمیت روحانیت، مصادف بر تمامی بن بستها سیاسی اقتصادی دیگر، قادر به بقاء در رازمدت نخواهد بود. چرا که این وضعیت فوق العاده دارای خصیصاتی عسکری و اجتماعی و در نتیجه زود گذر است. از سوی دیگر هرگونه رژیم، که از انگی و سیاستمداری در حفظ منافع خود نیز برخوردار نیست و در حل مسائل سیاسی - اجتماعی و اقتصادی ناتوان است، مامعیتا مجبور میشود تا پیدایش یک نقطه عطف جدید به جز، خارجی، برای سر بر تضاد های داخلی و به سرکوب شدن نیروهای اپوزیسیون، آماده دند. تا نقطه کنونی، ما سیر صعودی و رشد رژیم، چه در رجه خارجی و چه در سرکوب و سرکوب تضاد های داخلی بوده ایم، لیکن امروز رژیم که بسوی نقطه اوج قدرت خویش میرفته است، سیر نزولی و سقوط را آغاز کرده است. از یکسو، در سیاست خارجی طیر عتقنامه خد مات غیر مستقیمی که غرب از حاکمیت، پسر از انقلاب و پراز آزادی گروگانها تایید و انفرخ و تا با روز در یافت کرده است، امروزه انسرا نا مطلوب و کمی زیاده تر از حد لازم، تسنج را در منطقه میداند و گسترش باصطلاح بنیاد گرائی اسلامی را هر چند در صرح کمر بندی و واد و ر شوروی مفید باشد، بران منافع اقتصادیش و رژیمهای متحد خویش در منطقه بمصلحت نمیبند از سوی دیگر شوروی و متحدینش نیز، از جنگ طلبی علیه عراق و د خالت در افغانستان و منحل کردن حزب توده، رژیم را در رازمدت خطرناک میداند (هر چند در آغاز برای قدرت نمایی به غرب، سعد در نشان دادن ظاهری نفوذ در ایران را داشت) و کشور های غیر متعهد جهان سوم نیز از مواضع جنگ، طلبانه، طیر عتقنامه تلاشهای ایران

دین و دولت

مقدمه:

تجربه تلخ انحراف در انقلاب، و قدرت گیری دیکتاتوری در پوشش مذهب، باعث پیدایش ترس عمیق مارکزیست‌ها از هر پیمان سیاه و سفیدی به نام مذهب و حکومت مذهبی بویژه در میان افشار روشنفکر و تحصیلکرده جامعه ما گردیده است. سوالات بیشمارى که تمامی زائید به این بدبینی و نگرانی طبیعی و برحق میباشند، ضرورت يك بازنگری تئوریک و عظمی را برای پیشگامان موحّد و مجاهد نسل انقلاب در تحقیق و آموزش پیگیری آید. لوثیک خاطر نشان میسازد: راست و وابسته، و بورژوا-لیبرال غیر مذهبی، چپ ماتریالیستی در محور مذهب زدائی و لائیسزاسیون (غیر مذهبى ساختن نهاد های حاکم) متحد شده اند و ارتجاع مذهبى که خود موحّد چنین وضعیت عکس العملی تاریخی است، مواد لازم این توجیه را (منحط بودن مبانی مذهب) برای ایشان فراهم آورده است. فرمول نهائی اینست: "کلیه تلاشهای رفسم در مذهب محکوم به شکست است، اسلام راستین همان جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم است! هرچند مقاومت و خون افشاگر اکثریت شهدای موحّد، این شانناژ بورژوا-ماتریالیستی را بی اعتبار ساخته است و به جهان نشان داده که قیامی اصلسى مذهب حاکم، مذهب مرقى، و یاد زهر نهائی و ممکن درونى آن در جامعه ما نیز هموار است، لیکن در عرصه مبارزه فکرى، پاسخ گویى و روشن نمودن سوالات و ابهامات اصولی، ضرورتى ایست انکار ناپذیر و حیاتی. نظام و قدرت سیاسى اى کشور ما، بر مبناى مذهبى (اسلام) مبتنى خواهد بود و یا برمتون و حقوق و فلسفه انقلاب کبیر فرانسه اعلامیه جهانی حقوق بشر، لیبرالیزم غرب، جدائی دستگاه مذهبى و دستگاه سیاسى، رای گیری عمومى مساوات حقوقى شهروندان و اینهمه پس از تشکیل مجلس موسسان و تهیه قانون اساسى؟ مدل حکومتی ملیم از نظام های غرب است یا دیکتاتوری پرولتر؟ شرق و دموکراسی های خلقی؟ در فلسفه سیاسى اسلام حقوق فردى انسان، شهروندان، هموطنان، اقلیتهاى مذهبى و ملی، زنان و نظام اقتصادى و طبقات چگونه تبیین شده است؟ و آیا نظامیست چون تئوکراسى، مونارشى، الگارشی، اریستوکراسى

دموکراسى و...؟ پاسخگویی دقیق و روشن بدین سوالات انسانی، دینسیاری از دگرپیهایی فکری - سیاسى مرحله کنونی را تا حد و دیوان خواهد نمود، یا لااقل برای نیروهای سیاسى و مذهبى دگرپیش روشن خواهد ساخت که "دعوا بر سر چیست؟ چرا که به تعبیر معلم، "قبل از قضاوت منفی یا مثبت بر سر پدیده ای و یکا مثلاً برای دفاع یا حمله خوب و بد به اسلام باید انرا شناخت" (۲) چه بسا در این شناسایی موضوعیت اختلاف یا از بین بردن و یا مواضع پیشین و پیش قضاوتها ایمان، تغییر یابد. در اینجا ذکر این نکته ضروریست، که هرچند غرض ما از گشودن این مبحث، يك قضاوت واقعی است تا سپس به قضاوتهای ارزشی راه ببریم، اما به هیچ وجه قصد اغا ز يك تحقیق صرف آکادمیک را نداریم چرا که از حوصله این مقاله خارج است، وانگهی هدف ما از جمع آوری و بیان مواضع رنسانسرس تشیم علوی و آموزگار آن و شبیه شکافی و مرزبندی با ارتجاع حاکم که قصد سوء استفاده از شباهتهای صوری با این مکتب را دارد، است تا از غول جاه استحمار کهنه به چاله های بورژوا-لیبرالی و سلطه گرایی چپ نمالغزیم. در حالیکه قبول داریم که چاله از چاه در مقایسه ارجحتر است، فراموش نکنیم که به هر حال با هر سقوطی در چالشیم. در این بحث، ما باختصار با نگاهی سریه بر مجموعه فلسفه سیاسى اسلام راستین، از خلال نگرش، این آیدئولوژی به مسائل: طبیعت فرد - انسانى و اساسیترین خصالت آن، روابط فرد و جمع مذهب و مساله لائیسزیم، مرحله انتقال از نظام کنونی به نظام آیدئال، دولت و دموکراسى راستین و آزادی حقیقی انسان در جامعه قسط تو حیدى فردا، مینگریم.

۱- فرد انسانى و شاخصه های آن:

غالب فلسفه های سیاسى و تبیین دگرپیهایی معاصر درباره جامعه و حاکمیت سیاسى، برنوع نگرش آنها به ماهیت فرد انسان مبتنى شده اند. مقصود از فرد، چه هر نوعی و حقیقت وجودی انسان است که خود آگاهی و اختیار و اراده و ماهیت انسانى از آن سر میزند و خود حلقه آزادی

پیش سوی جامعه ای آگاه، آزاد، برابر

تولید طبیعی (اصید و تنکار) است و ابزار تولید یا نیست و یا در سطح پائین و در اختیار همه تقسیم کار وجود ندارد، کار، تولید واحد است. جامعه در دوره عابلی، عبارتست از مجموعه افراد مستقل از یکدیگر. طبقات وجود ندارند، نهاد های اجتماعی در افراد متجلی است، افراد کار تولیدی، مذهبی و تربیتی را خودشان انجام میدهند و حتی حکومت را! (۶) "مائی اولیه در مقابل دیگری پدید میاید، حال آنکه تا این مرحله "من و ما"، فرد و جامعه با هم تضادی ندارند و فرد و با حفظ هویت خود واحدند (۷) جامعه واقعی، زور و حکومت، زور و استثمار، تزویر مذهبی و روحانیت، شاخصه مرحله قابیلی است. زور به مالکیت، اجازه پیدایش میدهد (قتل ها بیل و مالکیت زور را تکامل میبخشد و حکومت برای نخستین بار پدید میاید و دو طبقه حاکم و محکوم برده و برده دار، دهقان و ارباب، کارگر و سرمایه دار...

۳- خدا و مردم

در مقابل طبقه سه گانه (مالك، ملك و ملا)، طبقه مردم (ناس) قرار دارد. الله در جامعه طبقاتی، در صف ناس است (در قرآن همه جا، الله و ناس در جامعه مترادف میایند). بنابراین در مسائل اجتماعی، یعنی در نظام جامعه الحکله (حکومت از ان خدا است)، المال للسه (سرمایه از ان خدا است)، یعنی حکومت و سرمایه از مردم است (۸). و این اعلان جنگ طبقه تمامی نمایندگان خدا است. چه "سایه خدا" (ضل سالله)، چه "ایه خدا" (آیت الله) و چه "مایه" (نبرد طبقه انحصار دستگاه دولتی و دستگاه مذهبی روحانیت و طبقه حاکم استثمارگر در همه اشکالش آغاز میشود. مردم خانواده خدا اند (۹). و قرآن با نام خدا و مردم، آغاز و پایان میاید. بوضوح در میابیم که از نظر نظام سیاسی، اسلام بیک نوع دموکراسی (حکومت مردم از طریق برای و بر مردم) معتقد است و از نظر نظام اقتصادی به یک نوع سوسیالیسم (ملی شدن ابزار تولید) چرا که موارثی (حکومت یک نفر، شاه، ملك)، اریستوکراسی (حکومت اشراف)، الیگارشی (حکومت اقلیت)، تئوکراسی (حکومت نمایندگان خدا، چون در اینجا منظور از حکومت خدا بر مردم بطسور مستقیم بی معناست، لذا منظور حکومت نمایندگان گسان روحانی خداست که نقش واسطه را ایفا مینمایند!) همه و همه در تضاد جوهری با جهان بینی توحیدی هستند. اراده خدا، ذاتی اراده مردم است. خدا و مردم در جامعه، در یکسویند و ملا و مترف و ملا (زور و تزویر) در مقابل دیگری، و دین هم مقابل ادیان. ناس یعنی جامعه، بعنصوان شخصیتی مستقل در برابر افراد و نه مجموعه یکایک افراد. (البته، نه بمعنای نفی اراده ها مستقل افراد انسانی، بلکه بمعنای ترکیبی از همه این اراده ها، که سنتر جدید و مستقل از آنها وجود آورده است (۱۰).

است که از زنجیر جبری و کور غلیت مادی رها شده و نقش غلت را از خارج بران ایفا میکند، بگونه ای که مسئولیت در قبال طبیعت، تاریخ، جامعه و خویش برایش موجه و مطرح است. آنچه خاستگاه و زادگاه پراکسیس است (۱) در اسلام، انسان خلقت دیگری در کنار ماده، افریده خدا، بمعنای مستقل از جبر طبیعت مادی است، که با تعبیه عیان در سرنوشت بهشتی، "اراد های" مستقل از خدا و آزاد از جبر الهی نیز هست، هم از اسارت آسمان و هم از اسارت زمین، رها شده است. از این روبه یک اومانیزم راستین میرسیم که در ان انسان حاصل امانت ویژه خدایی و جانشین وی در طبیعت است و جهان را تسخیر و خود اگاهانه به خدا رجعت میکند. (۲) از اینرو، همچون "طبیعت که برایش اصول ثابتی قائل است، که ظم بر ان مبتنی است، فطرت نیز اصول ثابتی دارد که اخلاق بر ان استوار است. آنچه مرز وجودی نوع انسان را از حیوان جدا میکند و او را جبهه مغوی و ذاتی، خدائی میبخشد، پرستش است و ان انگیزه ایست که به انسان، حرکتی بر خلاف جهت طبیعی در راه ارضاء غرائز میبخشد و جانشین غیر میگردد (۴). در پیش فذهبی، آید ثلوی، علم، فرهنگ و هنر تجلیات قدسی و معنوی فطرت تلقی میشوند. تضاد لجن و روح خدا در ساختمان

ثنوی انسان به "آزادی و اراده و انتخاب وی میانجامد و مسئولیت انسانی اوست که نیمه خاکی خویش را در خدمت رشد نیمه خدائی اش قرار دهد و به خلوص وجودی و اخلاص روحی رسد و ثنویت وجودی اش را به توحید بدل سازد و خلق و خوی خدا گیرد. (۵) در این بینش انسان شناسانه اومانستی، انسان خداگونه ای تبعیدی زمین، تعریف میشود که سه خصیصه اساسی وی، آگاهی، آزادی، و افرینندگی است.

۲- فرد در رابطه با "دیگری": اجتماع

انسان اسیر چهار زندان است: طبیعت، تاریخ، جامعه و خویش. انسان، از سلطه طبیعت اندك اندك آزاد میشود، اما با هر گامی که از این زندان بیرون مینهد، گامی بدرون زندان اجتماع میگردد. جنگ، جامعه و طبیعت بسوی غلبه جامعه بر طبیعت پیش میرود و در این پیش روی، جنگ انسان و جامعه مطرح میشود. انسان در گذار از سرنوشت مشترک با موجودات طبیعی، از طبیعت وارد تاریخ میشود. تاریخ، مجموعه خط سیر حرکت انسان، و جامعه یک بخش زمانی از تاریخ است. در پیش توحیدی، اجتماع پذیری سرشت وجودی انسان، و نیازمند حضور در جامعه میسازد. وحدت نژاد بشری در اسطوره شناسی اسلامی، با تصور خانواده نخستین بشر (خانواده ام)، آغاز میشود و "ما" بوجود می آید. در مرحله اشتراك اولیه یک با برده و یک روح دسته جمعی، بنام روح قبیله و یک خدا (پسا تونم) وجود داشته است. در مرحله عابلی،

۴- مذهب و لائیسزم:

در اینجا، پس از یادآوری مقدمات لازم پیشین یعنی طرز تلقی انسان، فرد و جامعه، شروع عام حکومت در جهان بینی توحیدی اسلام، به عرصه یغرنج و پیچیده بحث مذهب و نهضت لائیک در قرون جدید، که بینش عمومی همه روشنفکران دنیا است، گام مینهیم. همانگونه که میدانیم، نهضت لائیکاسیون، یعنی نهضت غیر مذهب، یکی کردن همه مؤسسات و نهادها و سازمانهای تعلیمی و اجتماعی و اقتصادی و... نه ضد مذهب است و نه مذهب بلکه غیر مذهب است، یعنی نسبت به مذهب قید خاصی در آن موسسه نیست. مانند یک دانشکده لائیک (۱۱) حکومت لائیک در برابر حکومت مذهب، یعنی حکومتی غیر مذهب است که در آن مرجع و رفرانس، مذهب خاصی نیست. از دید پیروان این جریان، در جامعه ای که در آن مذاهب و پیششار، فرهنگها و زبانها و اقوام گوناگونی میزیند مذهب شدن یک حکومت و مؤسسات اجتماعی، سرآغاز یک تبعیض در مورد دیگران و اقلیتهاست. افراد یک کشور، نباید بنا بر مذهبشان تقسیم بندی گردند و یا حتی اعتقاد یا عدم اعتقادشان بیک مذهب خاص، بلکه میبایست بعنوان شهروندان تلقی گردند و از حقوق مساوی سیاسی در تعیین حاکمیت برخوردار باشند. این مسئله، همسوز به باعث بحثهای بسیاری حتی در مورد نام بیک نظام و دولت موقت آتی شده است، چرا که نام نیز ممکنست یک مرجع و مآخذ به مذهب خاص را تداعی نماید. از دیدگاه تاریخی، در تاریخ اروپا این نهضت در شرایط قرون وسطی، یک حرکت اصولی، برای خلع سلاح دستگاه کلیسا است. در نظام اقتصادی و اجتماعی فئودالیه که نظام سیاسی آن حاکمیت قدرت منحصر پاپ است بر همه، نبودن ملیت و انحصار زبان لاتین بر ملیتهای اروپا و مدارس کاتولیک مذهب (حاکمیت منطق ارسطویی همراه با دستگاه تفتیش عقاید)، نهضت لائیسزم همساز با نهضت رفرم مذهب (پروتستانتم) و نهضت رنسانس، یک حرکت منطقی و طبیعی است. (بخصوص در کشورهای کاتولیک که رفرم و اصلاح مذهب هیچ تحقق نیافت).

اما از دیدگاه آیدئولوژی اسلام علوی، مبحث بکلی متفاوت است. چرا که نه بلحاظ تاریخی، در کشورهای اسلامی ما شاهد اختناق فکری مشابه بوده ایم (البته از نظر فرهنگی و نه سیاسی). آیدئولوژیک که اختناق در خلافتهای اموی-عباسی در اوج بود، و نه در این مکتب طبقه واسطه ای بنام روحانیت و دستگاه مذهب وجود داشته است. تشیع، از سقیفه به بعد، با نه طری به رویه خلفا، راغش را با خلافتهای اموی و عباسی بکلی جدا میسازد و با آنها همواره در ستیز مداوم بوده است. تنها از دوران صفویه است که سلطنت ایرانی و تشیع صفوی با هم متحد میشوند و اولین بار طبقه روحانی بوجود میاید و تشیع صفوی دین رسمی کشور اعلان میگردد. بنابراین، از دیدگاه اسلام، خود دستگاه رسمی روحانیت بعنوان یک طبقه، بزریر علامت سوال- میروند، چه رسد به قبول جدائی دین و دولت.

در اسلام ما هیچگاه کلیسا و واتیکان و پاپ، نداشته ایم. مرجعیت علماء شیعی نیز، یک تشکیلات سیاسی- آیدئولوژیک در ادامه مبارزه امامان شیعه بوده است و فرزند آن ایشان، پس از صفویه، بتدریج روحانیت بشکل کاذب تاریخی در ایران بوجود آمد و همانطور که صفویه جانشین نظام ساسانی ایران باستان گردید و سلطنت تجدید حیات یافت، روحانیت برمدل طبقه موبدان زرتشتی، منتها با اعتقاد به تشیع صفوی و ولایت اولی الامر حاکم، یعنی شاهنشاهان بعدی تشکیل گردید. از اینرو اگر در انقلاب ۲۲ بهمن سلطنت در تاریخ ایران برای همیشه سرنگون و بگور سپرده شد. در انقلاب فردا نیز روحانیت بعنوان یک قارچ روئیده بر اندام مذهب اسلام علوی (۱۲) و بعنوان نظام حاکم باید "ملغی" اعلام گردد. علماء، یعنی راهبران آیدئولوژی اسلام علوی و یا متفکرینی که در علوم مختلف اسلامی، کار فکری میکنند و در این زمینه تخصص دارند و نه یک طبقه و فشر صاحب منافع و امتیازات خاص و یا یک دستگاه مذهب و یا سیاسی ویرنه چه حاکم و چه در حاشیه دولت، حوزه طبیعه به عنوان یک دانشگاه اسلامی و حتی یک کانون اشاعه آیدئولوژی انقلابی تشیع علوی آری، اما به مثابه یک دم و دستگاه طبقاتی و سیاسی جدا از مردم و چرا که پیششار در آیدئولوژی ما، عالم یا مساجد خوانده میشود (در بعد فکری و مبارزاتی) و تمامی سلسله مراتب کنونی یکسره با روح اسلام و اصول آن بیگانه اند!

اما بازگردیم به بحث اولیه نقش مذهب در قدرت سیاسی. تمدن جدید در اثر تیسرک مذهب بوجود نیامد، بلکه در اثر تغییر بینش مذهب بوجود آمد. روشنفکرانی که تحقیق عدالت و آزادی و پیشرفت را در جامعه مذهب موقوف به از بین بردن مذهب میدانند، بسایند بدانند که این مسئله، آیدئالیست که امکانش نیست، اگر هم باشد صد قرن دیگر است.

تجربه اروپا در جامعه مذهب نشان داد که روشنفکران، مذهب را کنار نگذاشتند و اگر کنار میگذارند، کلیسا مردم را در برابر این روشنفکران غم میکرد، بلکه روشنفکران بینش مذهب را تغییر دادند و احیا کردند و در مذهب مذهب که عامل انحطاط بود، رفرم کردند و فکرو بینش مذهب مسیح را تغییر دادند و توجیه مذهب را عوض کردند (۱۳).

پس بیاییم سلاح مذهب را از دست انحصارگران روحانی که از آن بفتح حاکمیت و استعمار خویش سود میجویند، بازگیریم و در اختیار عناصر انقلابی و پیشرفت اجتماعی- تاریخی مردم قرار دهیم و خون را نه "ترياک" کرده اند در رگهای جامعه محتاد خویش تزریق کنیم. بگفته متفکر بزرگ رنسانس اسلام معاصر، علامه آقبال لاهوری جوهر توحید، به اعتبار اندیشه ای محوری عبارتست از، برابری، همبستگی و آزادی دولت، از دیدگاه اسلام گوششی است برای انتقال این اصول آیدال به صورت نیروهای زمانی، مکانی تا در یک سازمان معین انسانی تحقق یابد. تنها به این معنی است که حکومت در اسلام

است. اصولاً در جهان بینی توحیدی و در ایدئولوژی اسلام، اولین اصل، شعار، قولو لا اله الا الله، است؛ بگوئید خدایی نیست مگر الله، تا آزاد شوید. پرستش کانون ارزشهای متعالی انسان بنام "الله" یعنی عصیان علیه تمام قدرتهای زمینی، اعم از کلیه انواع دولت های تاریخی و موجود، تمامی نمایندگان خداوند در زمین: روحانیون و تمامی طبقات استثمارگر حاکم، از برده و فئودال تا کاپیتالیسم جدید. از نظر ما این انتقاد بسبب انارشیزم وارد است، که هرگونه مرحله انتقالی را ناسازگار و غیرممکن، حال آنکه اگر در طی و پی از سرنگونی نظام استعماری، پیشتاز دست به سازماندهی و ایجاد تمرکز انقلابی و مداخله در قدرت سیاسی نرسد، بهترین فرصت را به دشمنان خلق و مستضعفین داده است، تا هم نظم و نظام استبدادی را مستحکمتر خود را حاکم گردانند و هم برغم همه فریادهای نارسای پیشتاز، با امکانات بالای دولتی و در سطح وسیع کشوری به تبلیغات و استثمار توده ها بپردازد. سر نوشت انارشیزم و اصولاً کل جنبش کارگری و احزاب چپ در اروپا نشان داده است که بورژوازی فاسد حاکم، تا آنجا که راعاق عینی و ذهنی جامعه نفوذ کرده است که حتی حاضرست سخاوتمند آزادی بیان و اجتماع به آنها بدهد، چرا که مطمحش است، چپ اگر به تروریسم بگردد، که بدست خود کارش تمام است و خودکشی نموده است، اگر بکار سیاسی و تبلیغی صرف مشغول شود، قدری حاشیه ای و منزوی خواهد بود حتی در انتخابات، چپ افراطی از راست افراطی، بسیار کمتر رای خواهد آورد و اگر به پارلمان تارسیسم و لیبرالیسم و رفرمیسم رو آورد و حتی بظاهر دولت را هم به دست بگیرد و در انتخابات پیروز شود، باز باکی نیست. باری آنجا که "نوح کشتیان" است، چه باک از... چرا که "خناس"، راست نقاب بر چهره زده، روح مرموز سرمایه، در پرده دل های جامعه پنهان است. ارامنهای انارشیزم، اگرچه قله والا ترین و پیا کترین نیازهای سیاسی و انسانی در غرب، پس از انقلاب کبیر فرانسه است و تلفیق دو مفهوم آزادی و برابری نهایی، اما در گذشته گرایانه از مسئله "خود انگیختگی توده های" و نفوذ مطلق هرگونه دولت و تمرکز، حتی در مرحله انتقالی و بطور موقت و نفی دخالت پیشتاز در قدرت سیاسی، عواملی بودند که باعث افول این نهضت که در نیم قرن پیش، ملیونها کارگر را، بخصوص در اروپای جنوبی بدنبال خود داشتند، گردید و در جهان سوم هم که هرگز جای پای بار نکرد. با چنین بینشی است که به قول معلم "نشیخ علوی" در هیچ دوره ای انارشیزم مطلق را نیز پیرفته است. تجربه انقلاب ایران نشان داد که "خود انگیختگی توده های" منهای سازماندهی و هدایت نیروی انقلابی و مترقی، چگونه تبدیل به ابزار دست شدن، هرچند بشکل هرج و مرج و غیر سازمان یافته میگردد و چگونه "قشر لومین" که مورد تکیه برخی از متفکرین انارشیزم نیز هستند، در شکل وطنی اش خطرناک و "حزب بالایی گری" را بیار میاورد (هرچند میان لومین مورد نظر آنها با نمونه اش در ایران، فرق در این است که اولی آزاد و خود انگیخته مطلق است و دومی بابرخی

خدائی است. نه به این معنی که ریاست آن به نمایندگی از خدا بر زمین که پیوسته میتواند اراده استبدادی خود را در پشت نقاب منزهد بودن از عیب و خطا مخفی نگاه دارد. (۱۴)

۵- "مرحله انتقال"، یا "نفی مطلق دولت؟" (امت و امامت):

یکی از بحثهای حاد جنبش کارگری پس از انتسار ناسیونال اول، مابین مارکسیستها و انارشیزم مرحله گذار از نظام کاپیتالیسم به سوسیالیسم است. هر دو جناح به دولت، بمشابه ابزار سیاسی سرکوب توسط طبقه حاکم مینگرند و انرا نفی می کنند. با این فرق که مارکسیستها به یک مرحله انتقالی (از کاپیتالیسم به کمونیسم) معتقدند، که طی آن دولت را حزب طبقه کارگر در دست میگیرد (دیکتاتوری پرولتاریا). بگفته انگلس: "پرولتاریا قدرت دولتی را در دست میگیرد و در آغاز وسائل تولید را بملکیت دولت مبدل میسازد. اما با این کار، خود را بعنوان پرولتاریا از میان میبرد و تمام اختلافات طبقاتی را از میان برمیدارد، و همچنین دولت بعنوان دولت را... حاکمیت بر افراد جای خود را به اداره اشیا میدهد و به هدایت فعالیت تولیدی و دولت ملغی نمیکردد، بلکه خاموش میشود."*

انارشیزم بالعکس، این قدرت بیگانه با جوهر انسانی، بنام دولت را تماماً نفی میکند و معتقد است که دولت باید بصورت بیواسطه، فوری ناپدید شود. از اینرو به سوسیالیسم دولتی در مارکسیسم میسازد که: اگر دولت لیبرال برای فرد جایی برای پناه بردن بنام مالکیت خصوصی میگذارد، کمونیسم آنرا هم بنام جامعه درخواست میکند، جامعه مقدس همه چیز را تصرف میکند (ماکس اشتیرنر). "پرودهن سیستم کمونیستی را به "استبداد شرقی" به حکومت مطلقه، بیک "مذهبی جدید"، حکومت مطلقه نوع سوسیالیستی، متهم میکند و با کمونین خطر ایجاد طبقه ممتاز و استثمارگر جدید (در کمونیسم) بنام "بوروکراسی" را اعلام میدارد. و اما تشییح طوی در این بین، موضع واسطی دارد و در عین حفظ نقاط مثبت طمی هر دو به هر دو انتقاد میکند. نخست با این بینش بدبینانه به دولت در جوامع طبقاتی با هر دو جریان موافق،

* انگلس، "انتی د ورینگ"، لنین در "دولت و انقلاب".

** متاسفانه بقول معلم، واژه "انارشیزم" در فرهنگ و زبان سیاسی فارسی، بصورت بیک برچسب توهینیه درآمده است، حال آنکه از کمون پارسیر تا پاکیری مارکسیسم، نهضت کارگری اروپا، در دست آنها بوده و یک فلسفه سیاسی غنی است، که بلحاظ تئوری سیاسی از مارکسیسم کمتر نیست. بفارسی لغت انارشیزم، که توسط کتینیستها و استالینیستها معرفی شده است، معادلی هرج و مرج ترجمه میشود، که غلط است و انارشیه یعنی نفی فرماندهی، نفی دولت و سلطه مرکزی.

از روحانیون محترم در ارتباط (۱) .
و اما مورد اختلاف ما با مارکسیزم ، غیرم اینکه هر
دو مرحله انتقالی را قبول داریم ، در این است که
دولت در جوامع مارکسیستی ، نه تنها هرگز رو به
خاموشی نرفت ، بلکه هر روز از پیش "شعله ورت
گردید و به همه زمینه های حیات و حقوق انسانها
نیز اثر زد و استالینیزم را در اوج خود بوجود
آورد ، "چنانکه سرمایه دولتی - بنام سوسیالیزم
و دیکتاتوری دولتی - بنام حکومت پرولتاریا - و
استبداد فکری - بنام حزب واحد - و تعصب
اعتقادی بنام دیامات و بالآخره ، تکیه بر اصل
ماشینیزم و اکونومیسم - بنام رسیدن سریع به وفور
تولید برای گذار از سوسیالیزم به "کمونیسم" (۱۵)
در مقام یک دولت ، تا آنجا که سبقت کرد که بقیایش
ابدی مینمود . به گفته خود لنین "با دستگاه دولت
پیش از هر چیز ، ارتش دائمی ، پلیس و بدنه کارمند
فهمیده میشود" و چه چیزی بیشتر از دولت در
جامعه مارکسیست - لنینیست کنونی با تعریف فوق
غماز است .

از اینرو ، با توجه به مقدمات فوق ، یعنی دخالت
در قدرت سیاسی و ایجاد یک رژیم موقت - در
دموکراسی متعهد ، برای انتقال جامعه طبقاتی
به جامعه قسط سویدی با حفظ و انتقاد به
انارشیزم - نفی ناگهانی و مطلق دولت و مارکسیزم
- خاموش نشدن دولت به بهانه همیشگی خطر
دشمنان پرولتاریا - باید به اختصار ، ماهیت و
حدود و انتهای رژیم انقلابی "امامت" در تشیع
علوی بپردازیم .

۱- امت و امامت و مسئله دولت و دموکراسی :

نخستین کلام - مهمترین آن - روشن نمودن مرز
بین تشیع صفوی و اسلام فقهی اخوندی حاکم
بر کشور ماست . بحث امامت در تشیع علوی و اندیشه
شریعتی - چرا که به ظاهر حاکمیت فعلی نیز در
از امامت میزند و از موضع رهبری ایدئولوژیک
- ولایت فقیه - به دموکراسی (غربی) میسازد و
و متأسفانه بسیاری از مفاهیم مکتب را با بکاربردن
مخدوش میسازد . لذا ، باید ترسید از بد فهمیدن
و اثرات هولناکی که در چند ساله اخیر در مسیح
و ابتدال وازه های قرآنی در ایران بکار رفته است
و کار را بر نهضت رنسانس در اسلام ، هزار بار
دشواری تر ساخته است . شاید سوال شود چگونه
در نقد مارکسیزم - لنینیزم ، استناد به واقعیت
مثلاً جامعه شوروی میکنیم و آنها را در یک امتداد
میدانیم ، ولی هنگامی صحبت از مکتب خود می-
شود ، با جد کردن واقعیت حکومت مذهبی کنونی
از سوشی و تشیع علوی و اندیشه معلم از سوی دیگر
از زیر بار مسئولیت شانه خالی میکنیم . در اینجا
باید پاسخ داد که اولاً ، ما غیچگاه معتقد نموده
ایم که وقایعی که در کشورهای بظا هر سوسیالیستی
اتفاق میافتد ، مسئولیتش با مارکس و یا ... بوده ،
این یک تبلیغ بورژوازی است که فی الحال ، استالینیزم
را بگردن مارکس بیاندازند ، فاشیزم را نتیجه
اندیشه هگل و نیچه بدانند و یا خمینی پرستی را

نظریات و فلسفه سیاسی کارل پوپر ، در کتاب

انحکاس افکار شریعتی تصور نمایند . مارکسیستول
مواضع و درگیریهای زمان خویشراست و اندیشه
هایش ، انعکاس حرکت اجتماعی انزمان . و مسئول
تصفیه های حزبی در شریعتی فردی است بنام
استالین . سا زنده کمپانی اسارت و اتاقهای گاز
فردی است بنام "ایشمن" و نه هگل و یا ... رژیم
خشن و وابسته پاکستان را هم اقبال لاهوری به
وجود نیامده است و شریعتی نیز اولین متفکر
مصلح مذهبی است که بنام تشیع علوی اولین بار
با استبداد روحانی در افتاد و از سوی همه
مراجع مذهبی ، بدون استثنا ، تکفیر شد و ثانیا ،
اگر به تصدیق مارکسیزم رسمی ، اندیشه های
استالین ، ریشه در لنینیزم دارد و افکار لنین نیز
ریشه در مارکسیزم ، اسلام دولتی حاکم بر ایران ،
هرگز ادعا نکرده است که جمهوری اسلامی ریشه
در افکار شریعتی دارد ، بلکه حکومت و ولایت فقیه
باز میگردد به طرز تفکر رهبران در کتاب "ولایت
فقیه" و حکومت اسلامی .

و اما ، بحث امامت از دیدگاه معلم : کلمه امت (۱۶)
از ریشه "ام" (آهنگ ، قصد ، عزیمت) است . و
در برگزیده چهار معنی ۱- انتخاب (تصمیم خود
آگاهانه و آزاد) - ۲- حرکت ، ۳- پیشرو ، ۴- مقصد
و در یک کلمه یعنی طریق واضح ، راه روشن . و از
اینجا ضرورت رهبری بسوی جامعه نهائی قسط
(آزادی ، برابری ، عرفان) مشخص میشود . بر
این اساس ، در این جامعه مهاجر مفهوم
اشتراک در رفتن بسوی هدف و "لزم رهبری و
هدایت مشترک" نهفته است و هدف "کمال" است
نه "سعادت" و خوشبختی . از اینجا معلم ،
بین "پلیتیک" بمعنای اداره شهری به بهترین
وضع ، و سیاست بمعنای هدایت و تربیت جامعه
تفاوت قائل میشود و این شباهت فرمی میان
سیاست در فلسفه سیاسی شرقی - که منجر به
"استبداد شرقی" و "دیکتاتوری" میشود - و
امامت - که نوع سومی و یا بتعبیر اقبال
یک دموکراسی معنوی است - موجب سوء
استفاده ارتجاع مذهبی از نظریه امامت شده
است . در حالی که پس از دوران امامت در شکل فردی
آن (دوازده ائمه اثنی عشری شیعه) و آغاز
دوران غیبت ، مسئله از نظر تاریخی از محدوده
"عشرت" (خاندان پیامبر و علی) به "دموکراسی"
و "رهبری جمعی" ، و یا اصطلاحاً به "نواب
ادامه دهندگان انقلابی" بعدی تبدیل میشود .
از اینروست که معلم دوران غیبت را ، دوران دمو
کراسی متعهد علمی میخواند ، و قیام مهدی را
ضریک "فلسفه تاریخ" بمثابه موتور انقلابهای
مستمر علیه نظامهای استبدادی - استثماری
و استثماری مینامد . و اما سوال اساسی این که
پس از ختم دوران امامت ، طرح میشود ، شکل
تعیین امام است . اصولاً مسئله تعیین هر مقامی

"جامعه باز و دشمنانش" ، برای نمونه ، در انتقاد
به افلاطون تا هگل و مارکس ، مبتنی بر همی-
بیش و فصل سازی های مکانیکی است برای تبلیغ
جامعه بورژوازی و باز : امپریالیستی !

از آنرو که نظام اقتصادی کاپیتالیسم برانها حاکم است و تمامی امکانات مالی، تبلیغات و ... در دست طبقه حاکم، یعنی صاحبان رای ساز جهان متمرکز است و در سیاست داخلی نیز، علیرغم ادامه استثمار از طبقه کارگر، با نوعی سرمایه داری سازشی سعی در سرکوشش تضادهای داخلی و در عوض توسعه امپریالیسم اقتصادی و نظامی و استثمار بر بزرگانه جهان گرسنه دارند، عداوت قدرت، همواره در دست طبقه حاکم است و اگر گهگاه هم، سوسیال-دموکراتهای رفرومیت مجال راه یافتن به قدرت یابند، تأخیر بنیادینی حاصل نمیکرد، چرا که به قول معلم، در یک مسابقه دو مسلمان سواره ها بر پیاده ها پیشی میگیرند، هرچند هر دو قانوناً، حق و آزادی -

دویدن داشته باشند! از اینرو آزادی و دموکراسی در غرب هرچند، تجربه و دستاوردی گرانبها از مبارزات بیش از یک قرن اخیر (که عداوت مدیون طبقات مستضعف کارگر و محرومین بوده است، هرچند رهبری فکری و سیاسی را بورژوازی بنفع خود بدست گرفت، میباشد) از انقلاب کبیر فرانسه تا کفون پاریس است، اگر با شرایط برابری و سوسیالیسم راستین پیوند نخورد، امری میان تهی است. چنانچه در "دموکراسی" های کشورهای کمونیستی نیز دولت پرستی مطلق، تمام آزادیه ها و حقوق انسانی را از میان برده و از اینرو برابری نیز در رانجسا محتوی راستین خود را از دست داده است، چرا که برابری بدون آزادی، یعنی یک کارخانه مجهز با امپرووری سالم! و اما در جهان سوم، هرچند نهضت های آزادیبخش ملی در نیم قرن اخیر روبه رشد شگرف نهادند و به پیروزیهای

چشمگیر دست یافتند و "استقلال" خویش را در بسیاری از نقاط جهان گرسنه کسب نمودند، لیکن چون بیشتر تنها بر یک جهتگیری ناسیونالیستی و سوسیالیستی مرفقی تکیه کرده اند و مجهز به یک آیدئولوژی و جهانبینی قوی که قادر به پاسخگویی به مبرمترین مسائل انسان امروز نبوده اند، پس از پیروزی، هرچند مستقل، اما به یک رکود دچار شدند و مبتلا به رگرسیهای داخلی و یا نوعی محافظه کاری ناشی از دولتی شدن، گردیدند.

و در نتیجه یا در دسته بندیهای جهان سیمرو امیر شدند و یا پراز یکدوره گرایشریکی از دو قطب، سوی دیگری چرخش نمودند و در نتیجه استقلالشان نیز شکسته شد. اما در زمینه آزادی بهمان اندازه "استقلال" هم موفق نبوده اند و در زمینه سوسیالیسم نیز بجز در کشورهای ازاد شده سوسیالیست، بطور نسبی - نمونه مطلوبی ارائه ندادند. در نتیجه، پوست و نژاد و انسان جدید "فانون" و "انقلاب بهم پیوسته همه جهان گرسنه" چکوارا، هنوز تحقق نیافته است، چرا که یک تبیین قوی آیدئولوژیک نیازمند بوده است. اما در ایران، که خلق ما میرفت تا به تجربه تازه ای در زمینه جمع بندی همه تجارب فوق و ارائه طرحی نو در جهان و برای انسان امروز دست زند، به رژیم تئوکراسی ولایت فقیه، مبتلا شد. حکومت قانون الهی بر مردم، یعنی حکومت اسلامی، که مجری اش فقیه، یعنی عالم به این

در آغاز با چگونگی سرنگونی رژیم سابق مرتبط است و معلم بین شیوه های کودتا، علیه خارجی، وراثت به شکل چهارمی بنام "انقلاب" معتقد است.

انقلاب، در مفهوم سیاسی اش بمعنای تجلی اراده جامعه، که حق تعیین حاکمیت و مسئولیت سرنوشت خویش را دارد، در مقابل فرد یا گروهی که تجلی اراده اقلیتی ضد مردم (۱۷) و در آن سه چهره از هم مشخص میشوند، ۱- آیدئولوژیک انقلاب (که نه انتصاب و نه انتخاب میشود) مشخص میشوند، ۲- رهبر یا قهرمان انقلاب (وی پس از متفکر و پیش از سیاستمدار طلوع میکند) ۳-

زمامداری یا سیاستمدار حکومت انقلابی. پس از انقلاب کبیر فرانسه، تمایل به دموکراسی است و پس از انقلاب اکثریت، دیکتاتوری پرولتاریا و در جهان سوم نیم قرن اخیر "دموکراسی هدایت شده". و اما در اسلام از سویی "اصل وصایت" بعنوان فلسفه سیاسی یک دوران مشخص انقلابی مطرح است و در ادامه رسالت اجتماعی بنیانگذار نهضت فکری، طی چند نسل تا جامعه روی پای خود بايست و پس از ختم امامست (دوران وصایت) عصر بیعت و شوری و اجماع یا دموکراسی آغاز میشود، که شکل نامحدود و همیشگی و عادی رهبری جامعه است. از این روست که ائمه شیعه ۱۲ تنند و نه بیش.

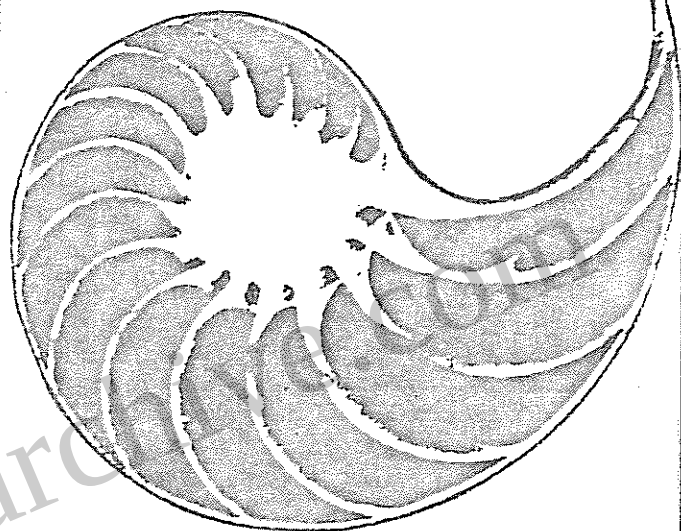
و از دیگر سو "اصل بیعت"، یعنی (انتخاب از طریق رای گیری) که مترادف با دموکراسی است و در متن سنت پیامبر و آیند و وصایت و بیعت) تضادی با یکدیگر ندارند جز مسأله آگاهی مردم. براین اساس امامت و وصایت خاص دوران انتقالی موقت و استثنائی برای رشد سطح آگاهی توده بر مرحله استقلال و شخص فردی و بیعت و شوری (دموکراسی) رژیم عادی طبیعی و همیشگی مورد قبول ماست و با این بینش در پذیرش امامت، فکر القائی غربی، جدایی دنیا از سیاست، نفی میشود و پیرو موحد انقلابی و صیغه دارد در تعیین نظام سیاسی عصر خویش در حالت کند. نتیجتاً در اینجا به محور اصلی مبحث حاضر میرسیم که "دموکراسی راستین کدام است؟"

۷- دموکراسی راستین و آزادی حقیقی انسان (جامعه قسط و توحیدی):

انسان، در تاریخ تکامل اجتماعی خویش، نظام - عای سلطنتی و اشرافی و خلاصه هر نوع حکومت مطلقه فردی، مبتنی بر اشرافیت، پارتور نظامی و یا موهبت الهی را مردود دانسته و به گور سپرده است، چرا که در عصر حاضر، سخن از شاهنشاهی و تخمه تبارگراهی، به اندازه خود این نظامها، کهنه و مرده و گذشته است. اما در میان نظامهای موجود، جهان امروز که خود به دو بخش "گرسنه و سیر" تقسیم میشود، شاهد دو نوع نظام هستیم، یکی دموکراسیهای غربی و دموکراسیهای خلق شرقی در جهان سیر و دیگری دموکراسیهای هدایت شده در جهان گرسنه. در دموکراسیهای غربی که سطح آگاهی مردم بدلائل تاریخی بالاتر است، نظام سیاسی بر اساس انتخابات و آراء عمومی میبستنی است، ولی

* ولا يتفق به دروس خمس صفحات ٥٨٢٥٥، ٥٢

پرستانانیتیزم اسلام معاصر (۲)



در شماره پیشین، به طرح ضرورت‌های برپایی نهضت پرستانانیتیزم در بیشتر اسلامی پرداختیم که به عنوان حرکت جدیدی، در عین حال که احیای اسلام را به عنوان یک دعوت، یعنی ایدئولوژی، مسئولیت و حرکت (۱) هدف خویش قرار داده است، در برابر سه نوع اسلام موجود ایستاده و عقابانه می‌کند. نخست اسلام رسمی و اجماعی حاکم در عرصه تاریخ، ساخته و پرداخته نظام خلافت روماییست. ده آفرین ۷-۸ میلادی در تاریخ اسلام با خلافت بنی عباس مرکزیت و رسمیت یافت و در عصر صفویه هویت و تشخیص طبقاتی پیدا کرد و امروز در اوج افتادار سیاسی اشرافه حاکمیت رسیده است و در نتیجه در شرایط نوینی به عنوان کمترین و خطرناکترین حصر در برابر موج جدید اسلام معاصر عمل می‌کند. دوم: اسلام انحرافی رفرمیستی به مشخصه آن واسطه قرن نوزدهم در جوامع اسلامی با ایجاد دانشگاه علیگیر در هند و آغاز حرکت اجتماعی و فکری اثر در تلاش‌های افروزی - چون سرسید احمد خان تجلی یافت و در ایران همزمان با نهضت مشروطیت، با وجود چهار - عابلی چون ملهم خان ... طرح شد. متناز نسیم اروپا (۲) میکوشید، بیش از می‌دهی

اسلامی را با علوم جدید و احراعات و اکتشافات علمی، تطبیق دهد، و در وجهه سیاسی اشرافه د موراسی و زندقی اجتماعی اروپائی و تسامروز در پیش و جریاناتی که نوعی لیبرالیزم و لائسیسم غربی را پیشنهاد می‌کنند و مذعبرادر محدوده سنتها و ارزشهای جوامع مسلمان، می‌پذیرند و با هر گونه دخالتش در زندگی اجتماعی بی‌الگو برداری از جوامع غربی مخالفند، اما ندارند خصوصاً اینکه با قدرگیری و حاکمیت استبداد - دینی به نام مذعبر در جامعه ما، این جریان زمینه بیشتری یافته است. و سوم: جریانات اسلامی که متأثر از شرق و نظامهای مارکسیستی دولتی، با مطلق کردن عامل اقتصادی و تحلیل صرف طبقاتی از شرایط موجود به نوعی خود - باختگی اعتقادی در برابر مارکسیسم دچار شده بودند. در برابر این سه پایگاه نیرومند، اسلام جوان معاصر، که کمتر از قرن است در زمان سید جمال در عمان فرم سنتی خویش به نام یک ایمان و یک نیرو مخاطب قرار گرفت و حرکت کرد، بدون آنکه در تصور مذهبی (ایدئولوژی) تغییری ایجاد شده باشد. (۱) اما در عین حال، آغاز نهضت سلفی، شعارها زکشت به ارزشهای اولیه، اندیشه رنسانس و تجدید حیات را به تاریخ تفکر اسلامی وارد کرد و به این دلیل است که گرچه از نظر سیاسی و اجتماعی، بیان اسلامیزم آرمانی سید جمال را بطور مطلق چاره راه نمیدانیم و شیوه مبارزاتی اش در تکیه بر حکومتها و حکام اسلامی، از نظر ما قابل انتقاد است و اساساً سید خود نیز قربانی چنین سیاستی شد ولی وی را به عنوان اولین منادی این رنسانس فکری و اجتماعی اسلام قلمداد می‌کنیم. و اما فکر "اصلاح مذهبی و فقهی" در حقیقت با حرکت شیخ محمد عبده به صحنه آمد و در جوامع اسلامی تأثیر گذار و نقش بازی کرد. عبده کوشید تا به عنوان یک مجتهد و عالم بزرگ، اسلامی، از طرفی به ایمان مذهبی مبانی عقلی بخشد. (۳) و از طرف دیگر اندیشه دینی را از قید تقلید برهاند، تا از این دیدگاه دین را همپا و در کنار علم (۴) قرار دهد. نهضت سلفی گرچه در جوامع اسلامی آغازگر جریانی عمیق و ریشه دار گشت، اما تا زمان اقبال

به متنازید لولوی وارد نشد اقبال بود که حرکت و بسیج سیاسی سید جمال را وارد تفکر کرد و این خود یک فصل بزرگ بود و اساساً همین ورود به تفکر و مسیر و حرکت، نهایتاً منجر به تحقق ایدئولوژی شد، ایدئولوژی ای که تمام ابعاد زندگی، فکری و اندیشه را در بر می‌گیرد. اما هنوز دوران تکوین خویش را می‌گذراند. (۱) این ایدئولوژی نوزاد و نهضت جوانی که "نه به اسلام منجمد متحجر و سکون گرفته ای که جمود و سازش و قبول وضع موجود را تبلیغ میکند و توجیه و همجنسین تقدیس سرمایه داری را در بطن خود دارمعتقد

در پس هر انقلاب مسلحانه، یک نهضت فکری و فرهنگی وجود دارد که زاینده انقلاب است.

بود و نه به اسلامی که می‌گوشد بنا برای جواز ورود و بقایش به این عصر خود را مد رنیزه کند، نه اسلامی که با بنی‌نشر رایج و الامد مارکسیزم جدید دنیای سوم، مونتاژ شده است، بلکه اسلام را به عنوان یک آید ثلویژی که نیروی ایمان را به انقلاب اعتقاد را به آید ثلویژی و دگرگونی به ارمانها بدل میکند و اتصال تاریخی میدهد و غنای معنوی و خود آگاهی انسانی میبخشد، تکیه‌گاه حرکت خویش قرار داد و مبارزه زینبایی و اصیل خویش را در رهائی آید ثلویژی و انقلاب راستین اسلام، از زندان تفکرات منحط ارتجاعی دانست تا بدین طریق ازادی مسلمین نیز ضمانت بقاء و حیات اصولی یابد. اما برای فهم درست تر این سه اسلام، می‌گوشیم اجمالاً به دادن تعریف، تاریخچه و تبیین کوتاهی از هر یک بسنده کنیم و در خصوص اسلام حاکم و رسمی تاریخ که شناخته شده است، به شمارش و شرح کوتاهی از بدعت‌هایی که در طول تاریخ حاکمیتش در آید ثلویژی راستین اولیه گذارد، پیرا زیم. تا از خلال آن، شناختمان خطوط روشنی یابد.

الف - تبدیل آید ثلویژی به فرهنگ و انقلاب به امپراطوری

در فلسفه تاریخ، در بحث بررسی ظهور یک آید ثلویژی و پیروزی اش در تسخیر قدرت و حاکمیت شریعتی و مرحله را از یکدیگر متمایز میکنند.

۱ - دوره آید ثلویژی و انقلاب، ۲ - دوره تاریخ و فرهنگ. ظهور آید ثلویژی و انقلاب همان دوران بحث است، زمانیکه این آید ثلویژی و انقلاب وارد تاریخ میشود، سنت تاریخی، تمدن فرهنگ، علوم، و غیره به شکل ادامه آن انقلاب و آید ثلویژی بوجود آمده، گسترش میابد اما خود انقلاب و آید ثلویژی از بین میرود (۵) چرا که آید ثلویژی که ابتدا یک ارمان، هدف و مسئولیت بود، در انتقالش به متن توده و جایگزینی نظام و ارزشهای قدیم اجتماعی به یک انقلاب تبدیل شده بود، هنگامیکه از محدوده اصول نظری - ثابتی فراتر رفته و در یک نهاد و حکومت جای میگیرد و در سیمای یک نظام متجلی میشوند وارد تاریخ شده و در نتیجه پس از گذار از نسل اول انقلاب در سیاست نظام های بعدی و شیوه حکومت خلیفه و حاکم وقت معرفی میشود و نمود میابد و بدینگونه تغییر شکل و جهت و محتوی میدهد و به ضد خود تبدیل میشود، اما هموار نام و سیمای آید ثلویژی انقلاب اولیه را داراست

بعثت آید ثلویژی اسلام نیز در مسیر حاکمیتش چنین سرنوشتی را پذیرفت، انقلاب اولیه اسلامی که در نبوت پیامبر به هدایت، و در امامتش به رهبری توده ها میبرد اخت، پس از او با تبدیل ارمانها به نهادها و رهبری به قدرت و نبوت به روحانیت و ارمان اولیه تحقق انقلاب، به توسعه امپراطوری، جهت و روح راستین - خویش را از دست داد و در قدرت سیاسی حاکم و نهاد های رسمی مذهبی انحصار یافت و به سکون و انجماد کشیده شد و حرکت خود آگاهی اعتقادی، یعنی آید ثلویژی که مجاهد میپرورد و مسئولیت و هدف ایجاد میکند، جای خود را به حرکت آگاهی علمی و مدنی، یعنی فرهنگ کسه

قدرت و تمدن بوجود میآورد (۶) داد و بیا این جایجایی که در تاریخ اسلام از قرون ۹۰۸ - میلادی، در حقیقت در حاکمیت عباسیان انجام گرفت، علوم، تمدن و حکومت مسلمانان جایگزین آید ثلویژی و انقلاب اسلامی گردید. اما چگونه و چرا؟ این جانشینی و تبدیل تنها جبر زمانه و الزام ادامه انقلاب در سیمای حکومتی اش نبود بلکه دقیقاً، سیاستی بود که بنی عباس برای فلج ساختن حساسیت و تعهد اجتماعی مردم و اغفال اذهان از واقعیت های عینی و سیاست های دستا غاصب حکومتی... دنبال میکرد تا با دامن زدن به مباحث نظری و کلامی و ایجاد حساسیت های ذهنی و ماورائی مذهبی، ایمان و آگاهی مذهبی را به علوم دینی و مذهبی تبدیل کنند تا "اسلام از صورت یک عقیده، یک آید ثلویژی به صورت یک فرهنگ درآمد و خواص، عالم شوند و عوام متعصب و روشنفکر مسئول مسلمان نسلش را قطع کنند" (۶) و بر این اساس در جامعه اسلامی نخست به سیاست زدایی پرداخته و سپس زمینه را برای به انحصار در آوردن فرهنگ مذهبی آماده ساختند و این شد که گرچه رشد علمی و توسعه فرهنگی در این دوران به اوج خود رسید و نهضت ترجمه به راه افتاد و دارالحکمه ها گشود شد و مراجع و منابع عظیمی در علم و طب و ریاضیات و حکمت و موسیقی... از عربی، سریانی، یونانی و پهلوی، ترجمه و تفسیر شد و نبوغ های بزرگی سرزدند و ظمای بسیاری به نقل و تحقیق روایات و احادیث و کتاب پرداختند، اما پیام کتاب - مخاطبش، هدفش، مبارزه و ارمانش... تحت شعاع قرار گرفت و فرهنگ اسلامی عاجز از پرورش الگوهای که در نسل اول آید ثلویژی در انقلاب سرزدند، عقیم شد و به سکون و انحطاط کشید و این اولین تبدیل بزرگ در تاریخ اسلام و اولین بدعتی که بنی عباس بر چنین زمینه ای بسپارند گذارد. بدین شکل که با فلج ساختن خود آگاهی اجتماعی توده ها و سیاست زدایی جامعه، قدرت اجتماعی مردم را به عنوان نمایندگان خدا در زمین، که در زمان پیامبر یک سنت بود و خلافت اسلامی و امامت شیعیان به بیعت و تشخیص توده ها حیات میگرفت تضعیف کند و در برابرش به تقویت قدرت حکومتی و خلیفه حاکم به عنوان ظل الله و نیز نفوذ دینی و اقتدار مذهبی روحانیت به عنوان آیه و حجت الله پرداختند تا بدینگونه مردم مقلد روحانی شوند و تابع اولی الامر، و در نتیجه از صحنه غایب.

ب - تبدیل نبوت به روحانیت

اسلام که آمد، توده ها را نه تنها به صفحه سیاسی و دخالت در تعیین سرنوشت و تصمیم گیری فردای خویش خواند بلکه به نقششان بعنوان قدرت اصلی اجتماع در برابر دارالندوه های شیوخ و قدرت های قبایلی و اشرافیت محلی... تعیین کنندگی بخشید و کوشید تا به رشد سیاسی و فرهنگی و بخشیدن هویت اعتقادی به ایشان از طریق امامت، تسریع داده تا پس از گذار این دوران موقت، قدرت رهبری و اجتماعی به مردم به عنوان جانشین خدا در زمین انتقال یابد. این شد که حذف این رقیب و علم کردن دن قشر و طبقه

اما تد ريجا تحول اندیشه فقهی دستخوش مصلحت اندیشیهای سیاسی روحانیون شد، که برای استحکام بخشیدن و ثبات دستگاه فقهی در برابر جریاناتی چون نهضت عقلیگری و تصوف زاهدانه که در جوامع اسلامی در اواخر خلافت عباسیان پا گرفته بود و همچنین در برابر شرایط خاصی که در حمله مغول بر مرکز حیات عقلی مسلمانان (بغداد) بوجود آمده بود و جلوگیری از تجزیه و تلاشی، اینپیان فقهی، تمام توجه خود را به این معطوف داشتند که به جلوگیری و مخالفت شدید با هر نوع نوآوری و اجتهاد در فقهی که علمای اوایل اسلام تاسیس کرده بودند و با این کار به بهانه مقابله با سستی و تزلزل و هرج و مرجی که در اندیشه های جوامع اسلامی ایجاد شده بود و امکان تاثيرش در سیستم فقهی اسلام با استفاده از اجتهاد - زمینه را برای رکود علمی فقه اسلامی آماده کردند. بدینگونه فقهی که متناسب با آن دوره تحت تاثیر نظام طبقاتی و شکل تولید و توزیع اقتصادی و شرایط خاص اجتماعی (حقوقی قضایی) تدوین شده بود، قرنهای استوار و ثابت ماند، چندانکه شیخ محمد عده " که پس از قرنهای اصل استصلاح و تلفیق را در تطبیق شریعت اسلامی بر اوضاع و احوال جهانی امروز طرح کرد و چند فتوی، یکی در حلال بودن گوشت حیوانی که بدست غیر مسلمانان اهل کتاب و دیگری، جواز همکاری مسلمانان با غیر مسلمانان در کارهای خیریه (۱۰) داد، نظریه بسته شدن باب اجتهاد را پس از مکاتیب چهار گانه، که در میان سنیان رایج بنسود، نفی کرده و به عنوان پیشرو فکر اصلاح طلبی در زمینه فقهی خوانده شد.

تثبیت اندیشه فقهی در غالب های قدیم خویش در تشیع با حاکمیت صفویه جنبه دیگری یافت. روحانیت شیعی " که چنانکه گفتیم، وابسته به طبقه حاکم بود و حافظ مبنای فقه قدیم، رسالتنا تمام خویش را برای مسخ ایدئولوژی انقلابی - اسلامی، با پیوند پول به مذهب کامل کرد و در این مسیر کوشید تا از طریق توجیه راستگرایانه آیات و روایات و احادیث و احکامی که در زمینه مسائل اقتصادی، موجود بود، آنچه را که میتواند به نفع طبقه حاکم تفسیر کند، جز قوانین فقهی قلمداد کرده و آنچه را که نه به سود طبقه حاکم قابل توجیه بود و نه امکانی برای تحدید و تعویض مصادیقش، وارد حوزه اخلاقیات اسلامی کند و نه به صورت قوانین و اصول فقهی! چنانچه، فی المثل از آیه "الناس، مسلطون علی اموالهم"، قاعده تسلیط ساختند و بر مبنای آن، تفسیر مشروعیت مالکیت فردی، اما "الرزق للزراع و لولکان غاصبا" که مبنای مالکیت را نه سرمایه که کار میداند و مالک را کارگر، فراموش شد! و بدینترتیب بارفع هرگونه خطر از جانب پیشروان انقلابی اولیه اسلام، و خلق بد از توده ها، رسالت تمام شد!

و امروز میبینیم که بذری که با غلبه جناح راست در تاریخ اسلام (تشیع صفوی و تسنن اموی) پاشید شد و جانشینی علوم دینی به جای ایدئولوژی، و حکومت قدرت به جای امامت، و روحانیت به جای نبوت و فقهت به جای قرآن، چگونه بشهر

دیگر در برابر و بجای مردم هدف واحد کلیه سلسله هایی قرار گرفت که پس از پیامبر و نسل اول انقلاب اسلامی به حکومت رسیدند. نخست عثمان کوشید تا با به مشاوره گرفتن کعب الاحبار در برابر مردم به چنین جریانی اعتبار دهند و بعد بنی عباس بودند که با رسمیت بخشیدن به مکاتیب چهارگانه فقهای دینی و آغاز تدوین و جمع آوری متون فقهی، پایه چنین نهادی را گذاشتند. نهادی که در تشیع با صفویه حیات گرفت و متشخص طبقاتی پیدا کرد و به عنوان یک شغل و حرفه و نوعی شیوه زیست قلمداد شد، شعارهای اجتماعی، مراسم علمی، فرمهای جمعی و نمایشهای عمومی یافت و چون با تبدیل اصول اعتقادی و فرائض ساده عملی به علوم دینی و احکام پیچیده فقهی و ضرورت وجود نهادی متخصص در این زمینه لازم به نظر رسید، زمینه را برای فعال کردن این قشر و جایاند اختشاش به عنوان نمایندگان رسمی مذهبی و آیات و حجج خدا بر زمین به جای مردم آماده شد و تد ريجا در صحنه درگیرهای سیاسی - اجتماعی حاشین مردم شدند و ابزار حکومت و یا طبقه حاکم و بدینترتیب - شجره روحانیت رسمی را در مذهب، که اسلام با نفی تخصص قطع کرده بود، طبقه دستگاه حاکم بخاطر نیازی که بدان داشت، برای داشتن پایگاهی میان توده، توجیه وضع موجود و تخذیر مردم یعنی تحریف حقایق مذهب و استفاده از آن در خدمت مصالح قدرت - ابیازی و احیاء کردن چنین دستگاه رسمی ای را بوجود آورد (۷). بر این اساس روحانیت بدسترسن که ساخته و پرداخته هیئت حاکم بود همچنان به خلافت و قدرت وابسته ماند و در تشیع که در برابر آن بود ولی از طبقه ای که وجوهات میدهند، آنها که مال دارند و سهم میدهند و آنها که غنیمت میبرند و خمس میبرند از دست (۸) تغذیه میکرد، وابسته شد به طبقه حاکم و مدافع استثمار، زمینداری، سرمایه و مالکیت فردی!

ج - تبدیل عدالت به مالکیت:

همچنانکه ایدئولوژی اسلام را با مکاتیب فلسفی کلامی و مذهبی قرون گذشته در میخند و فرهنگ اسلامی تحت تاثیر تفکر یونانی و ترجمه های عربی سریانی، پهلوی و... شکل گرفت و امامت راستین، پیامبر در شیعیان خلافت به کسرویت و اشرافیت جاهلی تغییر ماهیت داد و نبوت به دستگاه عریض و طویل طبقاتی روحانیت رسمی بدل شد، فقه اسلامی نیز یعنی تدوین احکام حقوقی قضایی اقتصادی - اسلام توسط علماء و فقها که با گسترش سیاسی اسلام ضرورت یافته بود، حاشین قرآن شد و برای کارایی بخشیدن به اندیشه فقهی در حل مسائل و مشکلات جوامع اسلام در نقاط مختلف و دورانیهای گوناگون تاریخی، اصل حرکت در ساختمان تفکر اسلامی و اجتهاد دینی به بنا قرار گرفت، چندانکه از اواسط قرن اول تا آغاز قرن چهارم هجری، نزدیک به نوزده مذهب فقهی و نظریات جدید حقوقی در اسلام پیدا شد و مجتهدان قدیم بدینطریق کوشیدند تا به ضرورتهای یک تمدن در حال رشد جواب گویند (۹).

و تمدن اروپائی نیز اشنا تر بوده اند. برایین اساس مصر، هند و ترکیه، از اولین پیشگامان این نهضت اند و چهره‌هایی که از این سه موطن مد رنیزم فرهنگی در تاریخ اسلام برخاستند (طهطاوی و طه حسین، سرسید احمد خان فیهما، گوکالپ ۰۰) نخستین داعیان اخذ تمدن و فرهنگ غربی و در این مسیر، تجدید نظر در افکار مذهبیند. از این میان کالج انگلیسی - شرقی علی‌گره و بنیان گذار سرشناس آن سرسید احمد خان، بپتدید روشتراز دیگر چهره‌های این طریق، نمایانگر چنین طرز تفکری است.

وی از نخستین کسانیست که با منادان قرار دادن عقل، علم و طبیعت، بعنوان معیارها و تفکر عصر جدید، در شروح و تفاسیرش بر قرآن، و جانشینی اجتهاد در فقه کلاسیک اسلامی (که عمدتاً بر حدیث و اجماع و قیاس مبتنی بود)، نه در محدوده علمها و فقههای متخصصر مسلمان، بلکه بعنوان حق طبیعی و لازم هر مسلمان روشن و تحصیلکرده (۲)، آغازگر تحول جدیدی در تفکر مسلمانان هند و نیز در جهان اسلامی گشت. اما چنانکه گفتیم، همزمانی این موج فکری، با هجوم استعمار عرب و همسویی مبارزه نمایندگان تجدیدخواهی علیه سنتها، تعصبات و عادات - کهن زیستی در جوامع اسلامی، با اهداف استعمار باعث شد که تد ريجا این جریان به پایگاه مطمئن فرهنگی غرب تبدیل شود و نمایندگانش به دلان بی واسطه یا با واسطه استعمار فرهنگی! و از اینروست که فی‌المثل میبینیم، چگونه استعمار انگلیس در هند با برنامه دقیق "کمپانی هند شرقی"، بتدریج و حساب شده از سید احمد خان - محقق مسلمانانی که "استقلال و تقوی" اثر در میان مبارزین ضد استعماری هند معسوف بود، یک سر و ابسته به نائب‌الرئیس انگلیسی و نائب منشی قاضی دستگاه بیگانه ساخت (۳) و موسس کالج اسلامی شرقی محمدی‌ها (۴)!

و اما در ایران، این جریان در اواخر قاجاریه بدنبال اولین تماسها با اروپا و انتشار اولین روزنامه در تهران و تأسیس دارالفنون، و هم زمان با مشروطیت آغاز شد و پرنس ملکم خان الدوله دقیقاً اهمیت نقشی را که احمد خان در جنبش تجدید طلبی هند و جهان مسلمان بازی کرده، برعهده داشت. وی که توسط پسرش میرزا یحقوق خان - مترجم دولت روس - برای تحصیل به اروپا فرستاده شده بود و در

* چرا که بتعبیر معلم "دیگر غربی‌ها، مثل وحشیان غر و مغول و قلدران مغرور چنگیز و اتیلا و هولاکو و امیر تیمور... هدهدشان کشور گشایی نظامی و تاج گیری و تاج بخشی‌های نادری و یا جنگ و جدالهای مذهبی نیست، اینها متمدند لیبرال، دموکرات، فرزندان انقلاب کبیر فرانسه هدهدشان این است که جامعه‌ها ازاد شوند و آدم‌ها مصرف کننده، از چه راه؟ مد رنیزم و برای ایندار باید تحصیلکرده‌های این کشورها با فرهنگ اروپائی آشنا شوند. اما در حد یک واسطه باید روشنفکر شوند اما "روشنفکر متجدد باید متمدن شوند، اما تمدن مصرف" (۱)!

نشست و مظهر این پیوند حکومت، روحانیت و فقاقت و مالکیت، استجداد خونریز و موحشی شد که شمره ۱۴۰۰ سال مسخ و تحریف حقیقت راستین ایدئولوژی بود!

قرن هیجده و خصوصاً نوزدهم میلادی که عصر ایدئولوژیها، مینامند، با ظهور دو مکتب فکری و سیاسی قوی، یعنی لیبرالیزم دموکراسی و سوسیالیزم - مارکسیسم، در غرب متمايز میشود. دو مکتبی که همزمان با هجوم استعمار و تسلط بر شرق، به کشورهای اسلامی پنا گذاردند. از این سرچشمه بود که اسلام انحرافی ملهم از لیبرالیزم و متجلی در "نهضت تجدید خواهی" و اسلام‌الامدی متاثر از مارکسیزم در جوامع اسلامی به جریان افتاد و نخستین تغییر و تحولات فکری پس از ۶ قرن رکود (از حمله مغول و سقوط خلافت عباسی تا قرن ۱۹) در فرهنگ اسلامی بوجود آمد.

- اسلام انحرافی:

روابط رویشد جوامع اسلامی با غرب، بخصوص در اواخر قرن هیجدهم، همزمان با انحلال و ضعف امپراطوری عثمانی، بعنوان مظهر قدرت اسلام، نتنها به تسلط و هجوم استعماری غرب انجامید، بلکه کوران جریانات متضاد فکری و اجتماعی را نیز با خود مسرا، آورد و بتدریج جو نوای تحصیلکرده جامعه را نیز (که بدنبال ایجاد روابط فرهنگی میان کشورهای اسلامی و اروپا، با ارسال دانشجویان برای تحصیل، به وجود آمده بود) مسخر خویش ساخت و سر فصل موجی شد، کزان پس در جوامع اسلامی بنام مد رنیزم و نوکردن بینش بسته و راكد تفکر اسلامی به مبارزه با تعصبات مذهبی و ملی و سنتهای اجتماعی بازدارنده از تجدید، برخاست.

مبارزه‌ای که گرچه در آغاز توانست جو بسته و محصور فکری مسلمین را بشکند و با امکاتب جدید و مبنای دانش علمی آشنا سازد، اما تد ريجا به استخدا م ناخود آگاه، نیمه آگاه و آگاه استعمار نوپائی در آمد که میکوشید برای تسخیر جوامع سنتی و مذهبی مسلمان، اساسیترین مانع را، یعنی حصار تعصب را درهم شکند و با تعویض ودگرگونی مصرف در این جوامع، از ایشان بازاری سازد برای مصرف تولیدات خویش، مزرعه‌ای برای کشت محصولات اثر و مردمی بعنوان بازاری ارزان و فراوان کارش (به تعبیر معلم) تا کشورشان یک پایگاه نظامی غرب شود و حکومتشان ابزار سیاسی آن (۱) و اینچنین شد که اولین موج تحول و تغییر که پس از قرنهای رکود و سکون فکری در تفکر اسلامی بوجود آمده تنها موفق به خلق تاریخی و غلبه فکری بر اسلام عثمانی حاکم و مسلط نگردد، بلکه در کنار استعمار و در مقابل مردم قرار گرفت. گرچه تجربه نخستین رنسانسی شد که "پازگشت به خویش و احیای دوباره ایدئولوژی" را هدف خویش قرار داده بود.

نگاهی به تاریخچه: آغاز نهضت تجدید طلبی را در کشورهای اسلامی در میان مللی باید جست که بدلیل روابط نزدیکتر فرهنگی با غرب، با تفکر

شرایط جغرافیائی-تاریخی گو ناگون که در مقایسه با فرهنگ، معاصر و متحول ایدئولوژیک و تجارب زنده و ملموس مبارزاتی مارکسیزم قرار می‌گرفت، در میان روشنفکران و انقلابیون مسلمان که از هجوم استعمار و تسلط دول استبدادی-استعماری برد و شر جامعه خویش رنج میبردند و تشنه نهضت جدید و پیشروی در مبارزه خویش بودند، منجر به نوعی شیفتگی و خودباختگی در برابر این موج نیرومندی که از غرب برخاسته بود، شد. این تأثیر در زمینه های فکری با آغاز کوششهایی برای مونتاز تفکر اسلامی بنا به پیش مارکسیزم جدید دنیای سوم، متجلی شد و در وجه سیاسی آن در حکومتیایی که با اعلام پذیرش نوعی سوسیالیزم و نظام اشتراکی، در کمپ بلوک شرق قرار گرفتند، نمود یافت. و نسل جوان مبارز کشورهای اسلامی را نیز-که در بحبوحه مبارزات و انقلابات ضد استعماری-ضد استبدادی خویش بودند-در مجموع متأثر از فرهنگ، سیاسی، خویش ساخت. آنچنانکه تا آغاز حرکت "سلفی" و دعوت جدید "بازگشت به سرچشمه های اولیه ایدئولوژی" جو غالب بر روشنفکران و انقلابیون جوامع اسلامی را تشکیل میداد. نمونه ای از این خودباختگی اعتقادی در برابر "مارکسیزم" را در ایران میتوان با حرکت اپورتنیستهای چپ-که ابتدا به نوعی مونتاز و تلفیق مبانی مارکسیزم ایدئولوژی اسلام غلطیده و نهایتاً به مبارزه با مذهب و نفی اسلام گشیده شدند، به عینه مشاهده کرد.



پاورقی ها

- ۱- مجموعه ۲۲، صفحه ۲۱۱
- ۲- اصطلاحی از شمس‌الغنی شجاعیان: نگاهی به تاریخچه روابط نهضت انقلابی جنگل و سروری
- ۳- رساله التوحید، از شیخ محمد عبده
- ۴- از رشید رضا "تاریخ الاستادالامام"
- ۵- مجموعه ۲۶، صفحه ۲۵۵
- ۶- مجموعه ۲۶، صفحه ۲۷۷ و ۲۷۶
- ۷- مجموعه آثار
- ۸- مجموعه ۱۰، صفحه ۸۸
- ۹- سیری در اندیشه عرب، حمید عنایت، ۱۲۶
- ۱۰- احیای تفکر اسلامی- اقبال.

- ۱- مجموعه آثار ۲۲، پرسش و پاسخ
- ۲- نهضت اصلاح طلبی در هند و پاکستان از احمد عزیز
- ۳- ترجمه از اندیشمندان اسلام، هند معاصر
- ۴- دانشگاه علیگر، تحت عنوان "کالج انگلیسی و شرقی محمدیها"، در ۱۸۶۴، با بودجه و نهان دولت انگلیس ریزی شد. (از عفا منبج)
- ۵- از فکر پیداری در نهضت مشروطیت ایران اثر اتر فریدون آدمیت
- ۶- اندیشه ترقی و حکومت در عصر سیه سالار

بقیه در صفحه ۲۶

نتیجه اقامت طولانی اش با سیستمهای اجتماعی و سیاسی-مذهبی غرب آشنا گشته بود، نخستین بار فکر اخذ تمدن فرنگی بی تصرف ایرانی (۵) و ترقی مادی در لفافه دین و لزوم پیرایش گری در اسلام (۶) را به ایران آورد و پیشروی جریانهای شد که بعدها در چهره هایی چون طالب اف-داعی مد رنیزم در اسلام-واخوندق-مامور تزارها برای کوپیدن اسلام و فرهنگ اسلامی و آموخته کردن عینه اجتماعی و فکری در سرزمینهای مسلمان تین تحت اشغال روسیه تزاری، برای پذیرش سلطه سیاسی-فرهنگی استعمار، تا با تضعیف روح مذهبی و گسیختگی تاریخی (در میانشان و از خود بیگانگی فرهنگی و مرع، تعصبها در جامعه بزرگ روسیه حل شوند و کم کم جذب و علامه تقی زاده-که با افتخار میقت سن اولین کسی بودم که در آن دوران تعصب اولین بمب تسلیم در برابر غرب را در ایران منفجر کردم؟ و گفتیم که ما باید او فرق سرتا ناخن با فرنگی شویم- (۱) در ایران پا گرفت و تداوم یافت پس از گذار از عصر استعمار و تکوین جنبشهای مبارزاتی استقلال طلب ضد استعماری، نهضت تجدد خواهی در پوشش اسلام، برخلاف آغاز کار (یعنی در اواخر قرن هیجده و اوایل نوزده که عصر هجوم استعمار غرب بر شرق مسلمانان بود) با تکیه و پذیرش ناسیونالیزم در مقابل استعمار نظامی سیاسی غرب قرار گرفت و طیر غم اینکه ویژگیهای خویش را، یعنی پذیرش لیبرالیزم غربی بعنوان شاخصه سیاسی حرکت خویش و سیانتیست در تفسیر و تطبیق اصول اعتقادی اسلام، و مد رنیزم در سیستم زیستی و نظام زندگی ملل اسلامی هم چنان دارا بود، اما از ناسیونالیزم نیز (یعنی ایدئولوژی انقلابی عصر استعمار) تأثیر پذیرفت و بدینگونه از تجدد خواهی استعماری قرن نوزده، متمایز گردید. امروزه تداوم این جریان را در خطوط مذهبی-ای میابیم که در پوشش ناسیونالیزم و ملی گرایی به لیبرالیزم (بعنوان صفت حکومت مطلوب خویش و لائیسیزم) یعنی شکل اداره حکومت از طریق جدایی و استقلال مابین دستگاه دینی و دولتی، معتقدند.

"اسلام آمدی" (۱)

ظهور سوسیالیزم و کمونیزم در فلسفه سیاسی غرب و پیدایش جنبش های کارگری و نهایتاً پیروزی مارکسیزم در روسیه و انقلاب اکتبر، که در نهضت های انقلابی جهان و نیز ملل مستعمره جهان سوم تأثیر بسیار گذارد و تعلیمات و تجارب ارزنده مبارزاتی به همراه آورد، در میان روشنفکران و مبارزین مسلمان نیز، ضرورت شناخت و یک بازنگری عمیق به سیستم اجتماعی و اعتقادی اسلام در مقام یک ایدئولوژی، را بوجود آورد. اما فقر فرهنگ و فقه اسلامی روحانیت ساخته و خلافت پرداخته، در پاسخگویی به مسائل و معضلات اجتماعی-اقتصادی و ناتوانی اش در تحقق اصول و پرنسیپهای ایدئولوژی در ظرف

۱۶ آذر

نقطه جهش جنبش دانشجویی

"این نیمه یار دبستانی" که هنوز مدرسه را ترک نکرده اند، هنوز از تحصیلشان فراغت نیافته اند، نخواستند - همچون دیگران - کپن ناسی بگیرند و از پشت میز دانشگاه، به پشت پاچمال باز آر برونند و سر در آخور خویش فرو برند. از آن سال چندین دوره آمدند و کارشان را تمام کردند.

ورفتند، اما این سه تن ماندند، تا هر که را میباید بیا موزند، هر که را میرود سفارش کنند آنها هرگز نمیروند، همیشه خواهند ماند، آنها شهیدند. این سه قطره خون که پسر چهره دانشگاه ما همچنان تازه و گرم است. (۱)

تعطیل و یا تحت نظارت پاسداران و کمیسیونهای از ما بهتران و لایقی و فقهاتی بسر میبرند، با تامل و بازنگری به جنبش خود و بازبایی وظائف خویش بعنوان بخشی از جنبش دانشجویی کشورمان، گرامی بداریه.

الف - ۱۶ آذر نقطه جهش تاریخچه جنبش دانشجویی ایران:

پس از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد، در سال ۱۳۳۲ توسط سیا، زاهدی و لومینها، برای باز گرداندن شاه و علیه نهضت ملی برهبری مصدق ریچارد نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، قصد داشت با سفر به ایران، رژیم شاه را در منطقه تایید کند. اثرات منفی کودتا در افکار عمومی جهان و ایران و ترس همیشگی آمریکا از خودکامی مطلقه شاه که منجر به مقاومت و انقلاب ایران می گشت، با توجه به تجربه پدرش رضا شاه (۳) در نظر غرب و توصیه همیشگی آنها به شاه برای جلب اعتماد طبقه متوسط بورژوازی و خلاصه خانشینی امپریالیزم آمریکا بجای استعمار کهنه انگلیس، در مجموع عواملی بودند که شاه را امیداشتند تا هرچه بیشتر اعتماد و حمایت آمریکا را به خود جلب کند و خوش خدمتی خود را به ارباب جدید به اثبات برساند. از اینرو همزمان با مسافرت نیکسون، در صدد برآمد تا به استقبال یک درگیری و اغتشاش برود و به ارباب خطر قدرت گیری کمونیستها و ضرورت حمایت همه جانبه آمریکا از خویش را گوشزد نماید. برای نیل به این مقصود در ۱۶ آذر سال ۳۲ با حمله به دانشگاه بعنوان مرکز فعالیت کمونیستها و کانون مبارزه، و با به شهادت رساندن سه تن از دانشجویان دانشکده فنی که از فعالترین و ارزنده ترین عناصر سیاسی بودند، به استقبال و پیششواز نیکسون شتافت. و اینچنین ۱۶ آذر به عنوان سرفصل جنبش و مقاومت دانشجویی در مسیر مبارزه ضد استبدادی - ضد امپریالیستی - خلقمان به ثبت رسید و روز دانشجو میلاد یافت.

ب - جنبش دانشجویی از ۱۶ آذر تا بهمن ۵۸ در داخل و خارج کشور:

شاخصه دانشجویی ایران، پیوند نزدیک آن با حرکت نیروهای سیاسی در داخل و خارج کشور، پیشرو پس از انقلاب بوده است. این جنبش که

دانشگاه، کانون فروزان آگاهی است. از اینرو رژیمهای استبدادی و استعماری نو و کهنه در جامعه ما، همواره در هر اسد ام از حرکت دانشجویی، یا سعی در مسخ آن بعنوان نهاد تصدیق آرها و دلالتهای تحصیلکرد و فکری در راه مد رنیزاسیون (تجدد) مصرفی، در نظام بورژوازی کمپادور (واسطگی) کشورهای سنتی جهان سوم (۲) داشته اند و یا سعی در سرکوب و تعطیل و تاج فرهنگ حوزه ای نمودن آن در حاکمیت کنونی و دانشگاه و یا مقاومت خویش و در طی چنین طریقی، از ۱۶ آذر ۳۲ تا انقلاب فرهنگی ۵۹، شهدای بسیاری در راه استقلال و آزادی ایران علیه امپریالیزم و ارتجاع تقدیم کرده است. جنبش دانشجویی ایران، در این مقطع حساس، نیازمند به یک بازنگری عام به تاریخچه خود از پیدایش اولین نقطه های دانشگاه از "حوزه های علمی قدیم" تا دارالفنون های علمی معاصر و از پیدایش نخستین دانشگاه سراسری تا نقطه عطف تاریخی ۱۶ آذر و تا ۵۹، انقلاب فرهنگی سال ۵۹ است. در این خط سیر باید به سوالاتی چند پیرامون تحجر و ایستادگی فرهنگی در حوزه های فعال فرهنگی و فکری اسلامی در قرون وسطی را تبدیل به دستگاه روحانی سازی (در عصر صفویه) و ناتوان از عرض اندام در سطح جهانی و حتی کشورهای اسلامی و ایران نمود، تا باز شدن راه استعمار غرب به کشورهای ما و همزمان، تشکیل قشر بورژوا تحصیلکرده جدید، متناسب با نیازهای دوران - استبداد قاجار و استعمار اروپا و ادامه آن تا دیکتاتوری رضاخان و تشکیل دانشگاه در مرکز به منظور ترویج مد رنیزم و پیشرفت راه استعمار فرهنگی و تد ريجا تکوین قشر دانشجویی، بعنوان انتی ترح امپریالیزم فرهنگی و حتی پیشروی مبارزه و تبدیل دانشگاه بعنوان کانون آزادی، طی گوران نهضت ملی برهبری مصدق و مقاومت آن از ۱۶ آذر ۳۲ تا امروز، نقش دانشجویان دانشگاه - هی در پیوند با جنبش سراسری و نیروهای سیاسی و رابطه اش با متن جامعه و توده های مردم. ... بیانده شد و از تجارب خویش در راه اعتلا و هدایت این جنبش، بیاموزد. پس یایم ۱۶ آذر را که ذکر و یاد بسیار بخش هر ساله در انقلاب ما است، امسال در شرایطی که هنوز دانشگاههای میهنمان، بشکرانه و مرحمت "انقلاب فرهنگی نیمه

از ابتدا تا مرحله نهضت ملی، مراحل کلی خویش را طی میکرد، پس از کودتا و مقاومت حماسی- دانشجویان در ۱۶ آذر، وارد مرحله کیفی خود، بعنوان يك حرکت و جنبش مستقل و يك قشر درونی جامعه علیه دیکتاتور حاکم گشت و از آن پس تا ۱۵ خرداد در مشارکت و پیوند با نهضت مقاومت ملی پس از کودتا عمل مینمود و پس از آن، با ارائه شمرات خویش، یعنی دانشجویان، انقلابی مسلمانان چون "حنیف نژاد" ها و مبارزان دیگری چون احمد - زاده ها و پویانها ... نقطه های جنبش مسلحانه چریکی را بوجود آورد. در دوران نهضت ملی، حرکت دانشجویی بر مبنای اصول دموکراتیک و در کادر "واحد" دانشجویان نهضت مقاومت ملی در ایران و در خارج از کشور، در "کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی"، علیه خطوط آیدئولوژیک و گرایشات حزبی، سیاسی گوناگون، متحداً فعالیت مینمودند، در این دوره تنها حزب توده بود که با خط خاص خویش گاه در داخل این صفوف و گاه خارج از آن در مقابل کل بدنه دانشجویان معتقد به اصول ملی و دموکراتیک نهضت، عمل مینمود. اما پس از افول نهضت ملی بتدریج جنبش دانشجویی همراه با کل جنبش انقلابی کشور که بسوی احزاب سیاسی و آیدئولوژیهای ناسیونالیستی، مذهبی و سوسیالیستی، جدا از هم و مستقل پیش میرفت، دچار تجزیه گردید و با جدایی نهضت آزادی و سوسیالیستها از جبهه ملی و تشکیل جبهه ملی سوم - که معتقد به حفظ استقلال احزاب در جبهه واحد بود، - خصوصاً پس از ۱۵ خرداد که ضرورت ایجاد تشکل و سازماندهی مسلح با تکیه بر آیدئولوژی، احساس شد و نیز بالاخص با تأسیس سازمانهای مجاهدین خلق و چریکهای فدائی، جنبش دانشجویی نیز با سمپاتی بیکی از این خطوط سیاسی منقسم میشود. با آغاز سالها ۵۰، نهضت عقیدتی بازسازی اسلام انقلابی که با فعالیتهای آیدئولوژیک سیاسی معلم، طی طریق مینمود و با آغاز حرکت ارشاد، در میان قشر وسیعی از دانشجویان پا گرفت، و تدریجاً ریشه دواند و معلم که مخاطبهای خود را قشر دانشجویان، معرفی کرده بود، نخست از طریق تدريس و تعلیم و سخنرانی در دانشگاههای متفاوت و پس از آن کار مستمر آیدئولوژیک و سیاسی مستقیم با قشری از دانشجویان در ارشاد، به فعال کردن این رابطه، جهت تغذیه و باروری فکری نهضت و جنبش انقلابی جامعه، پرداخت. از اینرو رژیم، که خطر چنین موج فکری و آگاهیبخش قوی ای را در میان دانشجویان احساس کرده بود، برای قطع این ارتباط وی را نخست از دانشگاه اخراج نمود و سپس با بستن ارشاد و اسارت معلم در زندان کمیته، کوشید تا این جریان را خاموش سازد. اما حرکت دانشجویان ارشاد، هم چنان ادامه یافت و با تکثیر و توزیع وسیع تعلیمات معلم و ایجاد نطفه های تبلیغی فکری با محتوای سیاسی در جامعه، حرکت خویش را به متن توده پیوند زدند و به انتقال آگاهی و بخشیدن بینش اجتماعی به مردم پرداختند و این ارتباط مستقیم و گسترده میان دانشجویان

و روشنفکران و متن مردم بود که زمینه دهنی را برای انقلاب ۲۲ بهمن آماده گی بخشید. و اما جنبش دانشجویی در خارج از کشور - بر خلاف داخل، که بدلیل اختناق و فضای سیاسی بسته جامعه تا سالهای ۵۰ بیشتر به اشکال صنفی - سیاسی مبارزه متوسل میشود - پیروی از خطوط آیدئولوژیک و دسته بندی متأثر از گروههای سیاسی مشخص میگشت (بدلیل فضای باز سیاسی) - کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و ارگانیهایش که در مجموع - منهای حزب توده - پیرو نهضت ملی بود با خروج عناصر مذهبی که بعد ها اتحادیه انجمنهای اسلامی را پی ریزی کردند، علاوه بر دست ناسیونالیستهای غیر مذهبی و مارکسیستها قرار گرفت و با آغاز انشعابات ناشی از اختلاف چین و شوروی در جنبش کمونیستی جهانی، در کنفدراسیون نیز جریان مائوئیستی در مقابل جریان سوسیالیستی و ملی قرار گرفت و به فدراسیونهای مختلف تبدیل شد. بدین ترتیب کنفدراسیون تحت تاثیر انشعابات جنبش کمونیستی، حزب توده، مائوئیستها، تروتسکیستها، جنبش های چریکی امریکای لاتین و انواع شاخه های ایشان منقسم شد و جریان جبهه ملی اولیه نیز خود دچار انشعاب و انفعال و پراکندگی گشت. با اینهمه این جریان از آغاز، بعد از آیدئولوژی توأست منعکس کننده مبارزات مردم ایران در سطح جهان باشد و افکار عمومی کشورهای غربی را علیه شاه و حمایت دولتهاشان از وی تحریک نماید. و اما در جنبش دانشجویی مذهبی خارج از کشور، پس از ۱۵ خرداد، عمدتاً نهضت آزادی و عناصری از جبهه ملی سوم با ایجاد اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان، بازگو کننده حرکت نیروهای سیاسی مذهبی ایران در خارج شدند. اتحادیه انجمنهای اسلامی که علاوه بر لحاظ سیاسی منفعل بود و تنها به مطالعات در زمینه کتابهای مهندس بازرگان و مطهری و ... مشغول بود، بدنبال حرکت ارشاد در ایران، تحت تاثیر عمیق آثار معلم قرار گرفت و پس از شهادت وی با مشارکت در برپائی میتینگها و تظاهرات اعتراض آمیز، در صحنه مبارزات سیاسی فعالیتها را آغاز کرد. اما با جدائی شاخه دانشجویی نهضت آزادی در ایران، بر اثر انتقاداتی از رهبران نهضت پس از زندان و پس از ۱۵ خرداد و تکوین نطفه اولیه مجاهدین، جریان دانشجویی خارج نیز از این حرکت تاثیر پذیرفته و همزمان با کودتای اپورتنیستها چپ نما در سازمان مجاهدین و تأیید برخی نیروهای مارکسیستی از این جریان، آخرین بخش از نیروهای مسلمان درون کنفدراسیون از آن خارج شده و سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی را (در امریکا) بوجود آورد. بعد از انقلاب حرکت دانشجویی خارج از کشور، متأثر از گروههای انقلابی جذب خطوط مختلف سیاسی گردید. در طیف جریانات دانشجویی غیر مذهبی نیز عملاً کنفدراسیون پس از انقلاب به شکل سابق از بین رفت و بیشتر در کانونهای دانشجویی (هوادران گروههای سیاسی چپ در ایران)

دنباله مقاله " طرابلس در بوته ابتلاء " :

درجه اول دشمن صهیونیستی و امپریالیزم جهانی در درجه دوم، کشورهای وابسته و مرتجع عربی و در درجه سوم، استقلال رای فلسطینیها در مقابل کشور های بظاهر مترقی عربی و محکوم نمودن هرگونه انشعاب و انحراف خائنانه، غافل ماند.

مبایست انتقاد اتمان را در متن حمایتهای اصولی بفهمیم و از اشتباهات و انحرافات تا جایی که هنوز بصورت يك " خط و جریان " در نیامده اند، انتقاد سالم و دموکراتیک و درونی نمود. و اما هرگاه این نارسائیهها، تبدیل بیک خط انحرافی گردد در اینجا این، آنجریان خواهد بود که انشعاب را آغاز کرده است، هرچند مقام بالا و حتی بالاترین مقام در يك انقلاب بشمار آید.

مقاومت فلسطین در محاصره بیروت، یکبار دیگر علیه دشمن صهیونیستی در سطح جهانی، شهادت داد و در محاصره طرابلس علیه وابستگی به نظامهای عربی - که تنها در شعارها، پایدار و مترقی اند و در جنگ علی، منفعل و سازشکار - شهادت داد و اینچنین از بوته آزمایش پیروز، مستقل و سرفراز بیرون آمد و بقول معلم شهید شریعتی: " حال، از آقایان باید پرسید، حقوق حقه فلسطین چیست، چرا نه تمامی انقلاباتی که در فلسطین شکل گرفته اند، در پایتختهای عربی دفن شده اند " (ابوایاز)

پاورقی ها:

۱- جهت گیری طبقاتی، مجموعه ۱۰، صفحه ۸۳
۲- از ۱۹۴۸، اعلان تشکیل دولت اسرائیل و محاصره و راندن خلق فلسطین و قتل عام هکده دیر یاسین توسط سازمان "ایرگون" برهبری مناغیم یگین و نیز یافا توسط ارتش رسمی اسرائیل بهبود هاگانا، تا سال گذشته محاصره بیروت.
۳- از سپتامبر سیاه ۱۹۷۰ و قتل عام فلسطینیها در اردن توسط قوای سلطنتی ملک حسین، تا محاصره طرابلس از سوی شورشیان تحت حمایت سوریه و به توپ بستن اردوگاه البداوی.

نکته جالبی که همخوانی کشورهای مختلف چپ و راست عربی را در وابسته و محدود ساختن جنبش نشان میدهد، توافق حسن البکر رئیس عراق و معمر قذافی رهبر لیبی با ملک حسین درباره اختلافات و انتقادشان به اشتباهات مقاومت فلسطین در همان سال قتل عام (۸۷۰).

۴- سبب جهت نیست که ولید جنباط، رهبر نهضت ملی لبنان در مصاحبه تلویزیونی، از آغاز جنگهای صلیبی یاد میکند.

۵- "آنتی سمیتیزم"، یک جریان قدیمی در اروپا است، در میان جنبشهای نژادی و فاشیستی دست راستی که در غرب بسیار ریشه دار است.

۶- "افواج مقاومت لبنانی"، شاخه نظامی "حرکت المحرومین" برهبری موسی صدر.
۷- موسی صدر، رهبر "امل"، که توسط لیبی ربوده شد.

۸- از انجمله "الصاعقه" نیروی طرفدار حزب بعث سوریه، "جنبه ازاد پیکشر عربی" (تشکیل شده توسط حزب بعث عراق).
۹- فلسطینی آواره: مصاحبه ای با ابوایاز.
۱۰- فلسطینی آواره.

ادامه مقاله " به حاکمیت کنونی چگونه بنگریم؟ "

بدان تکیه نمود، اینست که " حاکمیت کنونی، به شکل فعلی امکان بقا ندارد " و وظیفه ما اینست که برای ایجاد شرائط مطلوب و استقرار آلترناتیو مستقل و دموکراتیک، برهبری عناصر موحد بکوشیم و در مقابل همه اشغال وایسته و استبدادی ممکن دیگر، هشیار باشیم و مقاومت کنیم! پایان

پاورقی ها

۱- مجموعه آثار، ویژگیهای قرون جدید، صفحه ۲۴۲.

۲- تعریف دیکتاتوری مذهبی، رجوع شود به مجموعه ۲۲، مذهب علیه مذهب، صفحه ۱۹۷.

۳- از کجا آغاز کنیم صفحه ۸۱.

۴- جهت گیری طبقاتی در اسلام

۵- تاریخ تمدن و ویژگیهای قرون جدید

۶- مانند پدیده هایی چون فاشیسم و... که با تحلیلهای ساده طبقاتی قرن نوزدهم نمیخوانند و اشتباهات کمونیستها در حمایت اولیه خود از فاشیستها، با این تحلیل ساده انگارانه طبقاتی که خرده بورژوازی از بورژوازی بزرگ به پرولتاریا نیز دیکتاتور است و در آن زمان.

۷- در بعد آید ثلوث یکی این جناح، بویژه انجمن حجتیه، امامت در همان ۱۲ امام اثنی عشری ختم گردیده است و نیز ولایت فقیه خمینی يك بدعت است.

۸- گروه گانها و پرداخت قرض های بده امریکا.

۹- جهان بینی و آید ثلوثی، مجموعه ۲۳.

دنباله ۱۶ آذر، نقطه جهش مبارزات دانشجویی:

جذب گردید.

مؤاد دانشجویان ارشاد"، در امتداد مسیری که دانشجویان ارشاد، پس از تعطیل حسینیه آغاز کردند، و با دو ویژگی پیروی از اندیشه رنسانس در راه معلم و دیگر رابطه مستقیم با حرکت توده ها، متمایز میشد و پس از انقلاب از مبارزه کلیه تشکلات پیرو راه معلم علیه دیکتاتوری استعماری متجلی شد، از همه دانشجویان متحد به این اندیشه و راه دعوت به همکاری مشترک میکنیم، تا با تمرین بخشی این رنسانس آید ثلوثی - يك اسلام معاصر بتوانیم حقیقت اسلام را از قبرستان تیره و تار ارتجاع و اخوندیزم نجات بخشیم.

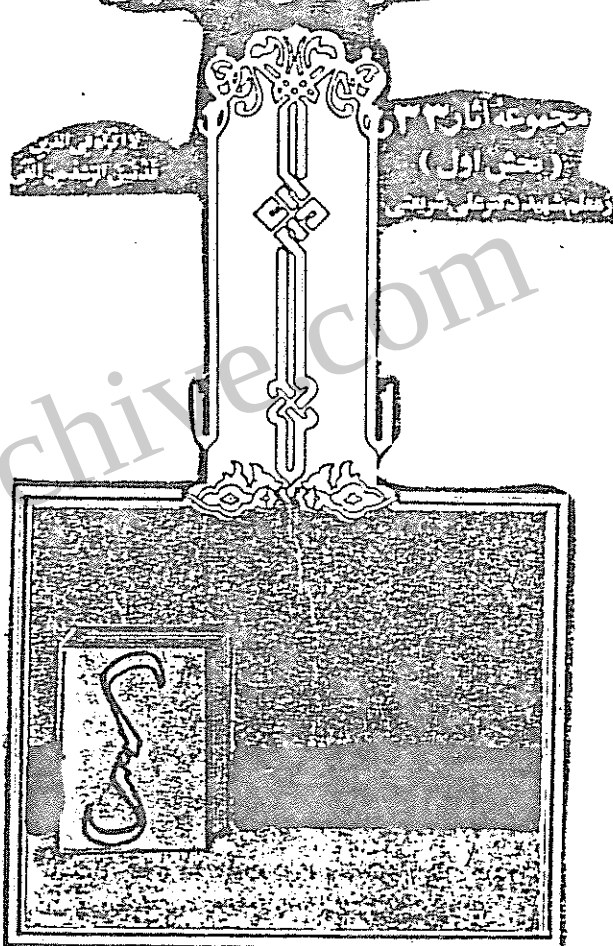
پایان

پاورقی ها

۱- با مخاطب های آشنا، مجموعه ۱.

معرفی کتاب

گفتگوهای تنهایی



"گفتگوهای تنهایی" شماره ۳۳

در دو جلد
(مجموعه دستنوشته های چاپ نشده)

بقیه مقاله ۱۶ اذر، نقطه جهش جنبش دانشجویی

۲- مجموعه ۴، بازگشت به خویش ص ۲۲۲
۳- که توسط انگلیسیها قدرت را در ایران بدست گرفت، ولی بواسطه بیش و کاراکتر فاشیستی و ذاتی اش، در جنگ دوم جهانی بسوی اردوی آلمان و هیتلر چرخید و به انگلیس خیانت نمود.

"هبوط در کویر"

شماره ۱۳

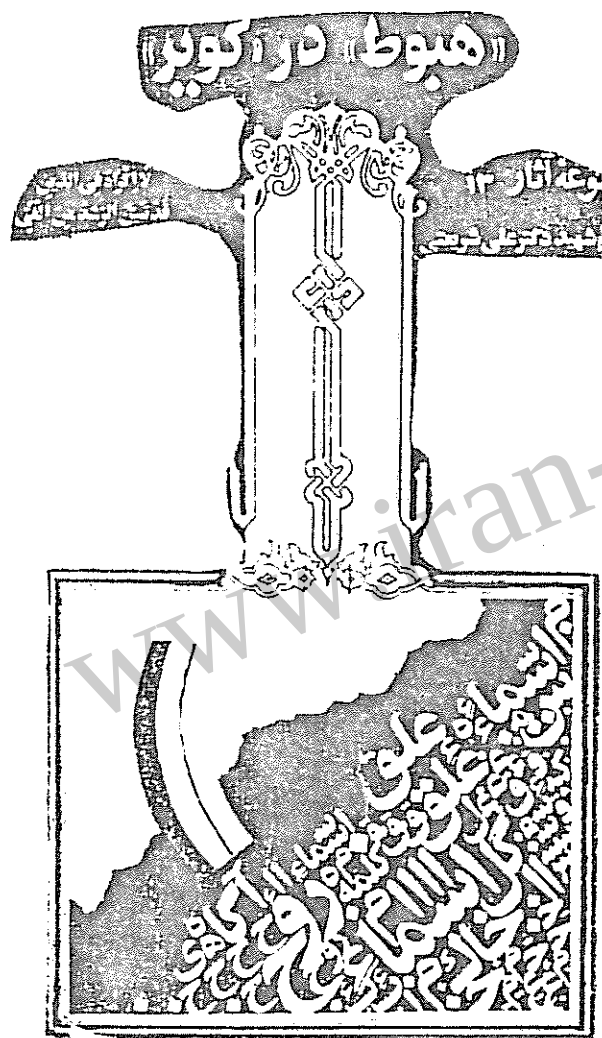
شامل: ۱- هبوط : دستنوشته ۴۸۰

۲- کویر : دستنوشته

۳- توضیحی درباره سرود آفرینش

۳- توتم پرستی : دستنوشته

۳- دوستان عزیزم



ادامه پاورقی های یرتستانیزم اسلام معاصر

۱- تحقیق و تشریح عیقتر، در مورد این مبحث را به این دلیل که در مقام یک جریان ریشه دار و گسترده در جامعه ما، بعینیت قرار نداشته و طبیعتا نیز از ضرورت و فوریت برخورد ارنیست به آینده موکول میکنیم.

ایمن خندق را د و باره بشاید حفر کرد ،
 باید معلوم شود این طرف خندق کیست ؟
 و آن طرف چه کسی ؟ که جنگ خندق جنگ امروز است
 سرزها را باید از هم جدا کرد محاسبها را جدا
 به د رک که خیلی از مومنین مقدس را د این
 سرزبندی دقیق خسار از سرز اعلام و فدا کنیم
 مگر همیشه ما باید بایستیم و آنها ما
 را تکفیر کنند ، بگذار ما هم یاد بگیریم
 میایستیم و تکفیرشان میکنیم . تکفیر کنه
 حق انحصاری یک گروه خاص نیست .
 ما هم یاد بگیریم . مجموعه ۲۳ ص ۱۸۰ معلم

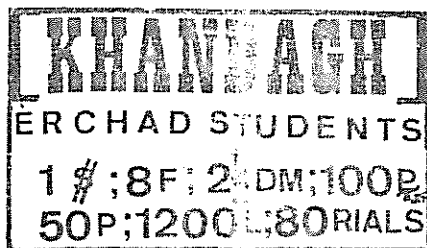


با ما یاد روزی که کاتبه کنید :

KHANIDAGH

p.o. box 30026

kc-mo 64112 u.s.a



DECEMBRE

1983

N°2